

زندگانی امام حسن عسکری (ع)

محمدتقی مدرّسی

فهرست:

زندگینامه امام

دوران زندگی:

_ قبل از امامت

_ دوران امامت

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله المیامین.
درود بر هدایتگران و مجاهدان..

وقتی سالگرد شهادت و یا ولادت یکی از ائمه هدی علیهم السلام فرامی رسد، ما رابه عمق شکافی که میان زندگی ما و حیاتی که وحی نوید آن را داده و در سیره پیغمبر و خاندان بزرگوارش تجلی یافته است، متوجه می سازد.

مصیبت بزرگتر در این نهفته که بسیاری از ما از زندگی ائمه علیهم السلام آگاهی چندانی نداریم، با این وصف آیا پیروی از آنان و پیشه کردن سیره و شیوه آنان در زندگی برای ما امکان پذیر است؟! روز هشتم ربیع الاول مصادف با یاد بود شهادت امام حسن عسکری است، یازدهمین ستاره ای که در شهر سامراء که خلفای عباسی پس از آنکه بغداد نخستین پایتختشان از دست بیپوده کاری و بازیهای آنها به افغان درآمد آن را به عنوان پادگانی برای سپاهیان ترک خود ساختند، از افق امامت کناره گرفت.

هنگام ترسیم تصویر زندگی امام حسن عسکری علیه السلام ناگزیرم اعتراف کنم که ما دربارہ زندگی ائمه اطهار بخصوص بعد از امام رضا علیه السلام با کمبود منابع و مآخذ روبه رو هستیم و نمی دانم علت این امر چیست؟ من پیش خودچنین می انگارم که کمی تحقیقات مورخان در این برهه که با آرامشی نسبی در عرصه سیاست متمایز شده، اگر چه در سایر عرصه ها شاهد رشد مسایل دیگر هستیم، مربوط به این امر باشد که اغلب مورخان گذشته بیش از آنکه به رویدادهای مؤثر تاریخی توجه کنند به حوادث و رخدادهای بزرگ اهتمام می ورزیدن.

نام: حسن پدر و مادر: امام هادی و سلیل شهرت: عسکری کنیه: ابو محمد زمان و محل تولد:
هشتم ربیع الثانی یا ۲۴ ربیع الاول سال ۲۳۲ هـ. ق در مدینه. زمان و محل شهادت: هشتم ربیع

الاول سال ۲۶۰ ه. ق به دسیسه معتمد (چهاردهمین خلیفه عباسی) در شهر سامره، در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسید.

مرقد شریف: سامراء، واقع در عراق.

دوران زندگی: در دو بخش:

۱ - قبل از امامت (۲۲ سال) از ۲۳۲ تا ۲۵۴ ه. ق.

۲ - دوران امامت (۶ سال) از ۲۵۴ تا ۲۶۰ ه. ق.

آن حضرت، همواره تحت نظر و در زندان طاغوت‌های عصر خود بود، سرانجام با زهر جفا به شهادت رسید.

میلاد فرخنده در روز هشتم ربیع الثانی - ویا ۲۴ ربیع الاول ۲۳۲ هجری و در مدینه‌الرسول خانه شریف امام هادی علیه السلام به پیشواز دوّمین فرزندش از بانوئی دانا و پارسا که او را حدیث یا سلیل می خواندند، رفت. (۱)

تا سال ۲۴۳ ه در مدینه ماند زیرا چنین به نظر می رسد که پس از این سال همراه با پدر بزرگوار خویش به پایتخت خلافت عباسی یعنی شهر سُرّمن رأی منتقل شد و در آنجا با پدر خود در منطقه ای به نام عسکرمسکن گزید و بر همین اساس ملقب به عسکری شد. علاوه بر این لقب، آن حضرت را به القاب دیگری نیز می خواندند که عبارتند از: صامت، هادی، رفیق، زکی، نقی.

این القاب خود منعکس کننده خصلت‌های پسندیده ای هستند که در طول زندگی آن حضرت برای مردم ظاهر شد.

کنیه او "ابو محمد" بود و عامه مردم آن حضرت و پدر و جد او را ملقب به ابن الرضا می کردند. (۲)

امام حسن عسکری علیه السلام برادری داشت از خودش بزرگ تر که او رامحمد می خواندند. این محمد مردی بزرگ و والامقام بود چنانکه چشمان شیعیان بدو به عنوان جانشین پدرش دوخته شده بود.

زیرا وی بزرگ ترین فرزند امام هادی بود اما حضرت هادی به یاران و خواص اشاره می کرد که امام بعد از وی امام حسن خواهد بود.

و محمد (برادر امام حسن) نیز عملاً در سن جوانی از دنیا رفت و اینک مزار او در جایی میان بغداد و سامراء واقع است و زوار به گرد حرمش جمع می آیند و خدا را می خوانند و خدا هم برای بزرگداشت محمد و پدران پاکش، دعای آنها را مستجاب می گرداند.

با وفات "سید محمد" (نامی که وی بدان در میان مردم شناخته شده است) همه دانستند که یازدهمین امام، ابو محمد حسن خواهد بود.

برای توضیح بیشتر امام هادی علیه السلام در کنار جنازه فرزندش محمد، خطاب به امام حسن عسکری فرمود: "فرزندم برای خدا سپاسی تازه به جای آر که درباره تو فرمانی تازه پدید آورد."

شاید، آنچه که خداوند برای او پدید آورد نعمت اتفاق و عدم بروز اختلاف پیرامون امامت او پس از پدرش بوده باشد.

زیرا پس از وفات محمد، آن حضرت بزرگ ترین فرزند پدرش محسوب می شد. اگر چه امامت موهبت الهی است که اصلاً با ملاکهای همچون سن و نظایر آن پیوستگی ندارد. دلیل ما بر این نکته آن است که امام هادی علیه السلام پیش از وفات پسرش محمد (معروف به سید محمد) به امامت حسن اشاره می فرمود چنانکه روایات دیگری نیز در تأیید این مطلب (امامت امام حسن) از سوی پدران بزرگوار آن حضرت نقل شده است. بیایید با هم برخی از نصوصی را که شیعه بر محتوای آنها اتفاق دارد بخوانیم. این روایات بر امامت امام حسن عسکری از دلالت کافی برخوردارند.

علی بن عمر نوفلی گوید: با امام هادی در خانه اش بودم که ابو جعفر بر ما گذشت.

پرسیدم: آیا این صاحب ماست؟ فرمودند: نه، صاحب شما حسن است. (۴)

علی بن عمرو عطار در روایتی گوید: در زمان حیات محمد (سید محمد) خدمت حضرت هادی رسیدم و من گمان می کردم او امام یازدهم است، به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! کدام یک از فرزندان را به امامت تخصیص دهم؟ فرمود: هیچ یک را تخصیص ندهید تا فرمان من برای شما صادر شود، بعد از آن نامه ای نوشتم که این امر (امامت) در دست کیست.

آنگاه برای من نوشت: در دست فرزند بزرگترم و ابو محمد از جعفر بزرگتر بود. (۵)

این جعفر همان کسی است که بعداً ملقب به کذاب یا تواب شد زیرا مدّتی ادعای امامت کرد و سپس از ادعای خود بازگشت و توبه کرد.

ابو جعفر (سید محمد) بزرگ ترین فرزند امام هادی علیه السلام بود.

اما چنانکه پیداست او در آن هنگام دنیا را بدرود گفته بود.

امام هادی به ابو بکر فهکی نامه ای نگاشت و به او فرمود: "فرزندم ابو محمد از دیگر خاندان محمد نیک سرشت تر و حجت و برهانش از دیگران استوارتر است و او بزرگترین فرزندان من است و جانشین من و زمام و احکام امامت به وی می رسد.

پس هر چه می خواهی از من بپرسی، از او سؤال کن که آنچه بدان نیازمندی نزد اوست." (۶)

امام جواد علیه السلام نیز به این حقیقت اشاره کرده و در حدیثی که توسط عقر فرزند دلف

روایت شده، آمده است: "از ابو جعفر، محمد بن علی الرضا، شنیدم که می فرمود: پیشوای

پس از من فرزندم علی است، فرمان او فرمان من و گفتار او گفتار من، و طاعت از او طاعت

از من و پیشوای پس از او فرزندش حسن است." (۷)

بعلاوه روایات مستفیضی از سوی پیشوایان مورد اعتماد حدیث به نقل از پیامبر وارد شده که تعداد ائمه اثنی عشر و نام و صفات آنها را بیان کرده است تا آنجا که در مؤمنان جای تردیدی در این نکته باقی نمی گذارد که پس از امام هادی حجّت بالغه خداوند سرور ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

بدینسان وظیفه امامت اسلامی و خلافت الهی پس از وفات امام هادی به امام حسن عسکری که در آن هنگام ۲۳ سال از سن شریفش می گذشت انتقال یافت.

سالهایی که آن حضرت امامت مردم را عهده دار گردید مصادف شد بابقیه دوران حکومت معتز عباسی و پس از آن حکومت مهتدی و در نهایت پنج سال از حکومت معتمد. (۸) صفات و کرامات امام حسن عسکری برخی از معاصران امام او را چنین وصف کرده اند: آن حضرت سبزه بود و چشمانی فراخی داشت، بلند بالا و زیبا چهره و خوش هیكل و جوان بود و از شکوه و هیبت بهره داشت. (۹)

شکوه و عظمت او را وزیر دربار عباسی در عصر معتمد، یعنی احمد بن عبیدالله بن خاقان، به وصف کشیده است اگر چه او خود سر دشمنی باعلویها را داشت و در گرفتار کردن آنها می کوشید، در وصف آن حضرت چنانکه در روایت کلینی آمده چنین گفته است: در شهر "سرم" رأی "هیچ کس از علویان را همچون حسن بن علی بن محمد بن الرضا، نه دیدم و نه شناختم و در وقار و سکوت و عفاف و بزرگواری و کرمش، در میان خاندانش و نیز در نزد سلطان و تمام بنی هاشم همتایی چون او ندیدم.

بنی هاشم او را بر سالخوردگان و توانگران خویش مقدم می دارند و بر فرماندهان و وزیران و دبیران و عوام الناس او را مقدم می کنند و در باره او از کسی از بنی هاشم و فرماندهان و دبیران و داوران و فقیهان و دیگر مردمان تحقیق نکردم جز آنکه او را در نزد آنان در غایت شکوه و ابهت و جایگاهی والا و گفتارنکو یافتم و دیدم که وی را بر خاندان و مشایخش و دیگران مقدم می شمارند و دشمن و دوست از او تمجید می کنند. (۱۰)

شاکری یکی از کسانی که ملازم خدمت آن حضرت بوده، در توصیف وی چنین گفته است: "استاد من (امام عسکری علیه السلام) مرد علوی صالحی بود که هرگز نظیرش را ندیدم، روزهای دو شبه و پنج شبه در سامره به دار الخلافه می رفت، در روز نوبه، عده بسیاری گرد می آمدند و کوچه از اسب و استر و الاغ و هیاهوی تماشاچیان پر می شد و راه آمد و شد بندمی آمد، وقتی که او می رسید هیاهوی مردم آرام می شد و چهار پایان کنار می رفتند و راه باز می شد به طوری که لازم نبود جلوی حیوانات را بگیرند.

سپس او داخل می شد و در جایگاهی که برایش آماده کرده بودند، می نشست و چون عزم خروج می کرد و دربانان فریاد می زدند: "چهارپای ابو محمد را بیاورید.

سرو صدای مردم و حیوانات فرو می نشست و به کناری می رفتند تا آن حضرت سوار می شد و می رفت."

شاگردی در توصیف امام می افزاید: "در محراب می نشست و سجده می کرد در حالی که من پیوسته می خوابیدم و بیدار می شدم و می خوابیدم در حالی که او در سجده بود، کم خوراک بود.

برایش انجیر و انگور و هلو و چیزهایی شبیه اینها می آوردند و او یکی دو دانه از آنها می خورد می فرمود: محمد! اینها را برای بچه هایت ببر.

من گفتم: تمام اینها را؟ او فرمود: آنها را بردار که هرگز بهتر از این ندیدم. (۱۱)

" هنگامی که طاغوت بنی عباس آن حضرت را در بند انداخت، بعضی از عباسیان به صالح بن صیف که مأمور زندانی کردن امام بود، گفت: بر او سخت بگیر و او را آسوده مگذار. صالح گفت: با او چه کنم؟ من دو تن از بدترین کسانی را که توانستم پیدا کنم، یافتم و آنها را مأمور وی ساختم و اینک آن دو در عبادت و نماز به جایگاهی بزرگ رسیده اند.

سپس دستور داد آن دو تن را احضار کنند، از آن دو پرسید: وای بر شما! شما باین مرد (امام حسن) چه کردید؟ آن دو گفتند: چه توانیم گفت درباره مردی که روزها روزه می دارد و تمام شب را به نماز می ایستد و با کسی هم سخن نمی شود و به کاری جز عبادت نمی پردازد.

چون به ما می نگرد به لرزه می افتیم و چنان می شویم که اختیارمان از کف بیرون می شود! (۱۲)

همه از ارزش و نهایت کرامت آن حضرت در پیشگاه پروردگارش آگهی داشتند، تا آنجا که معتمد خلیفه عباسی وقتی در آن شرایط بحرانی و نا آرامی که هر خلیفه تنها یک یا چند سال معدود بر تخت خلافت می توانست بنشیند، روی کار آمد.

نزد امام عسکری علیه السلام رفته از وی خواست که دعا کند تا خلافت او بیست سال به طول انجامد به نظر معتمد این مدت در قیاس با مدت زمامداری خلفای پیش از وی بسیار دراز بوده است! امام علیه السلام نیز دعا کرد و فرمود: خداوند عمر تو رادراز گرداند! دعای امام در حق معتمد اجابت شد و وی پس از بیست سال در گذشت (۱۳)

این یکی از کرامتهای امام علیه السلام است در حالی که کتابهای حدیث از کرامتهای بی شمار آن حضرت که ذکر آنها از حوصله این کتاب مختصر بیرون است، آکنده و سرشار می باشد.

مقصود ما از ذکر برخی از کرامات امام برای این است که به حق او آگاه شویم و این نکته را دریابیم که ائمه هدی علیهم السلام، همه نور واحدند و از ذریتی پاک که خدا برای ابلاغ و اتمام حجتش و اکمال نعمتهایش بر ما، آنها را برگزید.

بگذارید با هم به راویان گوش بسپاریم تا ببینیم چگونه این کرامتها را برای ما بیان می کنند:

۱ - یکی از راویان به نام ابو هاشم گوید: محمد بن صالح از امام عسکری علیه السلام در باره این فرموده خدای تعالی: (لَلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِ). (۱۴)

"امر از آن خداست از قبل و از بعد. "پرسید: امام پاسخ داد: امر از آن اوست پیش از آنکه بدان امر کرده باشد و باز امر از آن اوست بعد از آنکه هر آنچه خواهد بدان امر کرده باشد. من با شنیدن این جواب با خود گفتم: این همان سخن خداست که فرمود: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** (۱۵)

خلق و امر از آن اوست، بزرگ است خداوند پروردگار جهانیان. " پس امام رو به من کرد و فرمود: همچنانکه تو با خود گفتی: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**. من گفتم.

گواهی می دهم که توحجت خدایی و فرزند حجت خدا بر خلقش. (۱۶)

۲ - یکی دیگر از راویان به نام علی بن زید نقل می کند که همراه با امام حسن عسکری علیه السلام از دار العامه به منزلش آمدم.

چون به خانه رسید و من خواستم بر گردم فرمود: اندکی درنگ کن.

سپس به من اجازه ورود داد و چون داخل شدم دوپست دینار به من داد و فرمود: با این پول برای خود کنیزی بخر که فلان کنیز تو مُرد.

در صورتی که وقتی من از خانه بیرون آمدم آن کنیز در کمال نشاط و خرمی بود.

چون برگشتم غلام را دیدم که گفت: همین حالا کنیزت فلانی بمرد.

پرسیدم: چطور؟ گفت: آب درگلویش گیر کرد و جان داد. (۱۷)

۳ - ابو هاشم جعفری گوید: از سختی زندان و بند و زنجیر به امام عسکری شکایت بردم.

آن حضرت برایم نوشت: تو نماز ظهر را در خانه خود می گزاری پس به وقت ظهر از زندان آزاد شدم و نماز را در منزل خودبه جای آوردم. (۱۸)

۴ - از ابو حمزه نصیر خادم روایت شده که گفت: بارها شنیدم که امام عسکری علیه السلام با غلامانش و نیز دیگر مردمان با همان زبان آنها سخن می گوید در حالی که در میان آنها، اهل روم، ترک و صفالیه بودند.

از این امر شگفت زده شدم و گفتم: او در مدینه به دنیا آمده و تا زمان وفات پدرش در بین مردم ظاهر نشده و هیچ کس هم او را ندیده پس این امر چگونه ممکن است؟ من این سخن را با خود گفتم پس امام رو به من کرد و فرمود: خداوند حجت خویش را از بین دیگر مخلوقاتش آشکار ساخت و به او معرفت هر چیز را عطا کرد.

او زبانها و نسبها و حوادث را می داند و اگر چنین نبود هرگز میان حجت خدا و پیروان او فرقی دیده نمی شد. (۱۹)

۵ - امام را به یکی از عمال دستگاه ستم سپردند که تحریر نام داشت تا امام را در منزل خود زندانی کند.

زن تحریر به وی گفت: از خدا بترس.

تو نمی دانی چه کسی به خانه ات آمده آنگاه مراتب عبادت و پرهیزگاری امام را به شوهرش یادآوری کرد و گفت: من بر تو از ناحیه او بیمناکم، تحریر به او پاسخ داد: او را میان درندگان خواهیم افکند.

سپس در باره اجرای این تصمیم از اربابان ستمگر خود اجازه گرفت.

آنها هم به او اجازه دادند.

این عمل در واقع به مثابه یکی از شیوه های اعدام در آن روزگار بوده است.

تحریر، امام را در برابر درندگان انداخت و تردید نداشت که آنها امام را می درند و می خورند.

پس از مدتی به همان محل آمدند تا بنگرند که اوضاع چگونه است.

ناگهان امام را دیدند که به نماز ایستاده است و درندگان گرداگردش را گرفته اند. (۲۰)

لذا دستور داد او را از آنجا بیرون آورند.

۶ - از همدانی روایت کرده اند که گفت: به امام عسکری نامه ای نوشتم و از او خواستم که

برایم دعا کند تا خداوند پسری از دختر عمویم به من عطا فرماید.

آن حضرت نوشت: خداوند تو را فرزندان ذکور عطا فرمود.

پس چهار پسر برایم به دنیا آمد. (۲۱)

۷ - عبدی روایت کرده است: پسر من را به حال بیماری در بصره رها کردم و به امام عسکری

علیه السلام نامه ای نگاشتم و از وی تقاضا کردم که برای بهبود پسر من دعا کند.

آن حضرت به من نوشت: خداوند پسرت را اگر مؤمن بود، بیامرزد. راوی گوید: نامه ای از

بصره به دستم رسید که در آن خبر مرگ فرزندم را درست در همان روزی که امام خیر

مرگ او را به من رسانده بود، داده بودند و فرزندم به خاطر اختلافی که میان شیعه در گرفته

بود، در امامت تردید داشت. (۲۲)

۸ - یکی از راویان از شخصی به نام محمد بن علی نقل می کند که گفت: کار زندگی بر ما

سخت شد.

پدرم گفت: بیا برویم نزد این مرد، یعنی حضرت عسکری علیه السلام، می گویند مردی

بخشنده است.

گفتم: او را می شناسی؟ گفت: نه او را می شناسم و نه تا به حال او را دیده ام.

به قصد منزل او در حرکت شدیم.

در بین راه پدرم به من گفت: چقدر محتاجیم که او دستور دهد پانصد درهم به ما بدهند؟

دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای هزینه.

محمد فرزندش گوید: من نیز با خود گفتم، ای کاش او سیصد درهم برای من دستور دهد،

صد در هم برای خرید یک مرکوب و صد درهم برای هزینه و صد درهم برای پوشاک تا به

ناحیه جبل (اطراف قزوین) بروم.

چون به سرای امام رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد وارد شوند.

چون داخل شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: چرا تا الان اینجا نیامدی؟ پدرم عرض کرد: سرورم! شرم داشتم شما را با این حال دیدار کنم.

چون از محضر آن امام بیرون آمدیم غلامش نزد ما آمد و کیسه ای به پدرم داد و گفت: این ۵۰۰ درهم است! دویست درهم برای خرید لباس و دویست درهم برای خرید آرد و صد درهم برای هزینه.

آنگاه کیسه ای دیگر در آورد و به من داد و گفت: این سیصد درهم است! صد درهم برای خرید یک مرکوب و صد درهم برای خرید لباس و صد درهم برای هزینه، ولی به ناحیه جبل نرو بلکه به طرف سورا (جایی در اطراف بغداد) رکت کن. (۲۳)

۹ - در روایتی از علی بن حسن بن ساجور روایت شده است که گفت: در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام در سامراء خشکسالی روی داد.

خلیفه به دربان و مردم مملکت خود دستور داد برای خواندن نماز باران از شهر بیرون روند. سه روز پیپی رفتند و هر چه دعا کردند باران نبارید.

در چهارمین روز، بزرگ مسیحیان (جائلیق) و راهبان و تعدادی از مسیحیان در این مراسم شرکت کردند.

در میان آنها راهبی بود که هرگاه دست خویش را به سوی آسمان بالا می برد، باران باریدن می گرفت، مردم از کار او در دین خود به شک افتادند و شگفت زده شدند و به دین نصاری گراییدند.

خلیفه کسی را به سراغ امام عسکری علیه السلام که در زندان بود فرستاد. او را از زندان نزد خلیفه آوردند.

خلیفه گفت: اُمَّتِ جَدَّتْ را دریاب که هلاک شدند.

امام فرمود: به خواست خدای تعالی فردا به صحرا خواهم رفت و شک و تردید را بر طرف خواهم کرد.

روز پنجم که رئیس نصاری و راهبان بیرون آمدند، حضرت با عده ای از یاران بیرون رفت. همین که نگاهش به راهب افتاد که دست خود را به سوی آسمان بلند کرده بود به یکی از غلامانش دستور داد دست راست راهب را و آنچه را که میان انگشتانش بود، بگیرد.

غلام فرمان امام را اطاعت کرد و از بین انگشتان او استخوان سیاهی را در آورد.

امام عسکری استخوان را در دست گرفت و فرمود: اینک دعا کن و باران بخواه.

راهب دعا کرد، اما ابرهائی که آسمان را گرفته بودند کنار رفتند و خورشید پیدا شد!! خلیفه پرسید: ابو محمد! این استخوان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این مرد از کنار قبر یکی از پیامبران گذر کرده و این استخوان را برداشته است.

و هیچ گاه استخوان پیامبری را آشکار نسازند جز آنکه آسمان باریدن گیرد. (۲۴)

۱۰ - ابو یوسف شاعر متوکل معروف به شاعر قصیر یعنی شاعر کوتاه قد.

روایت کرده است که پسری برایم زاده شد و تنگدست بودم.

به عده ای یادداشتی نوشتم و از آنها کمک خواستم.

با ناامیدی بازگشتم به گرد خانه امام حسن علیه السلام یک دور چرخ زدم و به طرف در رفتم

که ناگهان ابو حمزه که کیسه ای سیاه در دست داشت بیرون آمد.

درون کیسه چهار صد درهم بود.

او گفت: سرورم می گوید: این مبلغ را برای نوزادت خرج کن که خداوند در اوبرای تو برکت

قرار دهد. (۲۵)

۱۱ - ابو هاشم گوید: یکی از دوستان امام علیه السلام نامه ای به او نوشت و از او خواست

دعایی به وی تعلیم دهد.

امام به او نوشت: این دعا را بخوان: "یا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ، وَيا أَبْصَرَ الْمُبْصِرِينَ، وَيا عَزَّ النَّاطِرِينَ،

وَيا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَيا أَعْظَمَ الْحَاكِمِينَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَوَسِّعْ

لِي فِي رِزْقِي وَمُدِّي فِي عُمْرِي، وَآمِنُنْ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِذَنْبِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ

بِي غَيْرِي."

ابو هاشم گوید: با خود گفتم: خدایا، مرا در حزب و زمره خویش قرار ده.

پس امام عسکری علیه السلام به من رو کرد و فرمود: تو نیز اگر به خدا ایمان داشته باشی و

پیامبرش را تصدیق کنی و اولیایش را بشناسی و آنان را پیرو باشی در حزب و گروه او هستی

پس شاد باش! (۲۶) آنچه گفته شد، گزیده ای اندک از کرامات امام عسکری علیه السلام است.

اما کرامتهای فراوان دیگری نیز از آن حضرت به ظهور رسیده که این اوراق، گنجایش آن را

ندارند و بسیاری دیگر نیز هست که راویان، آنها را نقل نکرده اند.

بدلیل همین کرامتها بود که مردم به ایشان به عنوان جانشین بر حق رسول خدا و امام معصوم

از ذریه آن حضرت ایمان داشته اند.

نظاره گر عصر خود خواننده ارجمندی که همراه ما زندگی پیشوایان هدایتگر را دنبال کرده

به نیکی می داند که نقش ائمه علیهم السلام امتداد نقش پیامبران است و رسالت آنان همان

رسالت جاودانه ای است که کتابهای آسمانی، نوید آن راداده اند.

این رسالت عبارت است از دعوت مردم به خداوند و ترغیب آنان در کسب پاداش از سوی

خداوند و بیم دادنشان از کیفر سخت الهی!! و واداشتن مردم به تبعیت از رضوان و خشنودی

کرد گار و پاک کردن نفوس آنان از رذایل و پلیدیها و تطهیر آنها با عشق و ایمان و خوی و

الوسر انجام آموختن دستورات دینی به آنها.

یکی از بزرگترین مسئولیتهای پیامبران رهبری جامعه مؤمن است بدانچه که با این مسئولیت

پیوند دارد، همانند تطبیق اصول و ارزشهای الهی بر جزئیات زندگی روزانه و متبلور ساختن

این اصول در چهار چوب مواضع و عملکردها و فعالیتها تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوای پس از او سپس صدیقان به مثابه الگوها و حجت‌های خداوند بر مردم در می آیند و باب عذرها و بهانه‌ها بر روی آنان بسته می شود و باید سریع و قاطعانه عمل کنند و عزم خویش را با پرتوهای درخشان اراده جزم سازند.

از همین روست که نباید نقش امام را تنها در صحنه سیاسی، به معنی محدود کلمه، محصور کرد، اگر چه سیاست خود با سایر امور نیز در ارتباط پیوند است.

آیا مگر فرهنگ بر سیاست تأثیر نمی گذارد؟ و مگر نه اینکه اقتصاد و تعلیم و تربیت و سیستمهای اجتماعی عواملی هستند که سیاست آنها را پدید می آورد؟ بنابر این باید میان این دو مفهوم از سیاست تفاوت قائل شویم، یکی سیاست به معنی خاص است که به معنی اداره نیروهای اجتماعی مؤثر در جهان حکومت است که زمامداران و رهبران سیاسی در پی آنند. این همان سیاست مستقیم است (به عبارت دیگر سیاست به معنی محدود آن) مفهوم دیگر سیاست، معنی عام آن است یعنی پدید آوردن نیروهای فعال در جامعه که در نهایت در جهان حکومت تأثیر می گذارند.

این سیاست غیر مستقیم است که معمولاً مصلحان و صاحبان اصول تحول ساز به دنبال تحقق آن حرکت می کنند (به عبارت دیگر سیاست به معنی عام آن).

تردیدی نیست که پیامبران و جانشینان آنها استراتژی تغییر و انقلاب اصلاحگرایانه را در تمام ابعاد فرهنگی (نشر دعوت) و تربیتی (تزکیه نفوس) و اجتماعی (ساختن جامعه ای ایمانی و تنظیم روابط آن) رهبری می کردند.

البته گاهی آنان نیز در پی سیاست به معنی خاص و محدود آن بوده اند، یعنی کشور را به صورت انفرادی اداره می کردند یا آنکه با دیگر نیروها در اداره کشور مشارکت می جستند. پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نیز به اصلاح جامعه مکه همت گمارد و در آنجا هسته تجمع ایمانی را بنیان نهاد و روابط آنها را نظم داد و سپس حکومت خویش را با استفاده از همان افراد، در مدینه منوره پایه ریزی کرد.

امام علی علیه السلام طی سالها خلافت ظاهری اش، سیاست به شیوه مستقیم را پی گرفت در حالی که پیش از این و در زمان حکومت خلفای پیش از خود عهده دار نقش اصلاحگرایانه بود و در همان زمان به اشکال مختلف در سیاست به شیوه مستقیم همکاری نموده، سهم می گرفت.

ائمه اطهار علیهم السلام با تمام امکانات و قدرتی که در اختیار داشتند کمر به اصلاح می بستند و نیروی سیاسی فعالی در جامعه پدید می آوردند.

آنان از راه رهبری مستقیم مؤمنان گزیده از پیروانشان به این هدف نایل می آمدند. این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه امام حسن عسکری علیه السلام به امامت رسید.

آن حضرت در خلال سالهایی که پیشوایی مسلمانان را برعهده داشت، اقدام به اداره شیعیان کرد.

شیعه ای که در روزگار امام کاظم علیه السلام تبدیل به وزنه سیاسی بزرگی شده بود و در دوران پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام تا پس از غیبت امام زمان "عج" شیعیان را به عنوان یک قدرت سیاسی به رسمیت می شناختند.

امام عسکری چگونه شیعه را اداره می کرد؟ و چگونه از طریق شبکه وکلا که در حقیقت نمایندگی او را بر عهده داشتند، در سرتاسر گیتی تشکل پیدا کرد؟ و نامه نگاری میان وکلا و آن حضرت چگونه انجام می شد؟ اینها حقایقی است که متأسفانه تاریخ که تنها به وصف پادشاهان و جنگها و شبهای باده گساری آنها اکتفا کرده، از آنها ذکری به میان نیاورده و زندگی مردم و جریاناتی را که در جامعه وجود داشته، ناگفته گذارده است.

اما احادیثی که بسیاری از جزئیات زندگی ائمه را در خود ثبت کرده، سند مورد وثوقی است که می توانیم از خلال مطالعه آنها به پاره ای از حقایق پی ببریم ولی باید در نظر داشت که حتی این احادیث هم در همین حد باقی می مانند و به تنهایی تمام تصویری را که ما مایلیم برای شناخت زندگی امام علیه السلام از آن بهره ببریم، منعکس نکرده است.

این دوران همچون زندگی دیگر ائمه به ویژگی پنهانکاری مطلق متمیز است آن هم نه فقط از ترس زمامداران طاغوتی بلکه به عنوان عملیات احتیاط آمیز برای آینده و دگرگونیهای که بر آن حاکم بود و نیز به عنوان روشی در پرورش مردم برای آموزش حقایق بزرگتری که قلب اکثر آنان تاب تحمل سنگینی آن را نداشت.

آنچه در سطور بعد نقل می کنیم پاره ای از حقایق مربوط به زندگی امام عسکری است که البته باید با شناخت خود از سیره دیگر ائمه علیهم السلام آن را کامل کنیم. امام عسکری و تقیه شدید از آنجا که امام برای غیبت کبری زمینه سازی می کرد و یکی از ویژگیهای عصر غیبت تقیه است، زندگی او حتی بیشتر از دیگر امامان به شدیدترین حالات پنهانکاری متمایز شده است.

ماجرای زیر می توانند گوشه ای از حالات تقیه را در دوران امام بازگو کنند:

الف - داوود بن اسود گوید: سرورم (امام عسکری علیه السلام) را فرا خواند و چوبی که گویا پایه دری بود، گرد و دراز به اندازه کف دست، به من داد و فرمود: این چوب را به عمری یکی از نمایندگان مقرب آن حضرت رسان.

به راه افتادم.

در خیابانی با یک سقاء که استری داشت رو به رو گشتم.

استر راه مرا سد کرده بود.

سقاء بانگ زد که راه را باز بگذار.

من همان تکه چوب را بالا بردم و بر استر زدم، چوب شکست.

به قسمت شکستگی چون نگاه کردم، چشمم به نامه هایی که در آن تعبیه شده بود، افتاد. شتابان چوب را در آستینم نهان کردم.

سقاء شروع به داد و فریاد کرد و به من و سرورم دشنام داد. (۲۷)

امام از شیوه پنهانکاری اینگونه و با این سطح عالی، حتی برای رساندن نامه هایش از خانه ای به خانه دیگر و یا از شهری نزدیک به شهر نزدیک دیگر، استفاده می کرد. در پایان این ماجرا هم می بینیم که حامل نامه به خاطر عدم رعایت اصول پنهانکاری باعتبار شدید مواجه می گردد.

خادم امام به نقل از آن حضرت می گوید: اگر شنیدی کسی به ما دشنام می گوید به راهی که به تو فرموده ام برو، مبادا در صدد جوابگویی بر آیی و یا بخواهی بدانی که آن شخص کیست؟ چون من در شهر و دیاری بدزدگی می کنم.

پس راه خود گیر که اخبار و احوال تو به ما می رسد، این نکته را بدان. (۲۸)

ب - شیوه سخن گفتن با اشاره و رمز در محافل شیعه امری بس شایع بوده است.

این امر از بسیاری از ماجراهایی که نقل شده، کاملاً محسوس است.

در ماجرای زیر به این شیوه بر می خوریم و همچنین میزان عمق هشدار امام از مخالفت با تقیّه را در می یابیم.

اجازه دهید با هم به این ماجرا گوش فرا دهیم: محمد بن عبد العزیز بلخی گوید: روزی در خیابان گوسفندان بودم که ناگهان امام عسکری را دیدم که به قصد دار العامه. از خانه اش بیرون آمده بود.

با خود گفتم: اگر فریاد بر آرم که ای مردم این حجّت خدا بر شماست، او را بشناسید، آیا مرا خواهند کشت؟ چون به من نزدیک شد، انگشتان سبابه اش را بر دهانش گذارد به این معنی که ساکت باش و همان شب آن حضرت را دیدم که می فرمود: یا پنهانکاری است یا کشته شدن پس از خدا بر خویشتن بترس. (۲۹)

ج - باز در باره به کارگیری شیوه سخن گفتن با اشاره به ماجرای علی بن محمد بن حسن بر می خوریم.

وی گوید: جماعتی از اصحاب ما از اهواز آمده بودند و من نیز با ایشان بودم.

سلطان به سوی صاحب بصره (که دربصره خروج کرده بود و همان صاحب الزنج معروف است) مده بود.

ما نیز برای دیدن امام عسکری علیه السلام (که معمولاً برای اجرای اصل تقیّه، در چنین مناسباتی سلطان را همراهی می کرد) رون آمده بودیم.

در حالی که راه می رفت و می گذشت به او می نگریم و خود میان دو دیوار در سُرّمن رأی نشسته، بازگشتش را انتظار می کشیدیم.

آن حضرت بازگشت و همین که به موازات ما رسید و به ما نزدیک شد، ایستاد و دستش را به طرف کلاهش برد و آن را از روی سرش برداشت و به دست دیگرش داد و با آن یکی دست بر سرش کشید و در چهره یکی از افراد ما خندید.

مرد فوراً گفت: گواهی می‌دهم که تو حجت و برگزیده خداوندی.

به او گفتم: فلانی مشکل تو چه بود؟ گفت: من در مورد او شک داشتم.

پس با خود گفتم: اگر او بازگشت و کلاه از سر گرفت به امامتش اقرار می‌کنم. (۳۰)

ویژگیهای دوران امام عسکری چرخ تمدن در هر یک از امتهای بشری به سوی فرجام فاجعه آمیز خود شتاب می‌جوید مگر آنکه مصلحان امت به پا خیزند و کشتی حیات را از طوفانهای هلاک و ابرهای فتنه دور سازند.

شاید آیه زیر نیز به همین حقیقت اشاره داشته باشد: (فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا) (۳۱)

"پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباهکاری در زمین نبی کنند مگر اندکی.

" سپس می‌افزاید: (وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَةَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ) (۳۲)

"و پروردگار تو چنان نیست که شهرها را به ستم بکشد در حالی که مردم آنها اصلاح کنندگان باشند.

" پس تا زمانی که حرکت اصلاح در جامعه جریان داشته باشد و به امر به معروف و نهی از

منکر همت گمارد پیوسته در برابر کانونهای فساد (طاغوتیان، عیاشان بی‌درد و هواداران نادان) استقامت ورزد، عذاب الهی در مورد آن به تأخیر می‌افتد.

چه، این جامعه به نیرویی تبدیل شده که امت را از فرو افتادن در پرتگاه باز می‌دارد.

در دوران امام عسکری علیه السلام عوامل نابودی و از هم گسیختگی در تمدن اسلامی فزونی گرفته بود و اگر دفاع امام و هواخواهانش از ارزشهای حق و عدل و جهاد آنان بر ضد تجمل‌گرایی و ستم و جهل نبود، چه بسا که این تمدن بطور کلی از هم می‌پاشید و به نابودی می‌گرایید.

خلفا و اطرافیان فاسد آنها در ترور و سرکوب و سرقت اموال مردم و اسراف در صرف آنها در محافل عیاشی و خوشگذرانی خود با خرید و جلدان شاعران فرومایه غرق گشته بودند.

ترور و سرکوب آزادگان و مصلحان توسط زمامداران، قانون حکومتی ایشان بود.

به عنوان نمونه هنگامی که شام بر ضد حکومت آل عباس در عهد متوکل به پا خاست، خلیفه مذکور سپاه قوامه را متشکل از سه هزار نیروی پیاده و هفت هزار سواره به سوی آنان روانه کرد.

این سپاه وارد شام شد و سه روز (همه کاری را) در دمشق روا شمردند. (۳۳)

یکی از شیوه های اعدام کردن افراد در آن روزگار این بود که شخص متهم را جلوی درندگان می انداختند تا دریده و خورده شود و یا آنکه او را در تنور می انداختند و یا تا سر حدّ مرگ به باد کتک می گرفتند.

سرکوب و اختناق تا آنجا گسترش یافته بود که به مثابه شیوه ای در مبارزات داخلی میان خاندان حاکم در آمده بود و هم از این روست که می بینیم انقلابها و ترورها در بین افراد خاندان خلیفه به تنها زبان گویا مبدل شده بود.

این متوکل ستمکار است که خداوند فرزندش منتصر را بروی چیرگی می دهد. او با برخی از فرماندهان ترک سپاه خویش پیمان می بندد و شبانه بر متوکل هجوم می برند و او و وزیر ستمگرش فتح بن خاقان را که هر دو غرق در لهو و فجور بوده اند، می کشند. تا آنجا که شاعر در حقّ اومی گوید: هکذا لتکن منایا الکرّام بین نای و مزهر و مدام بین کأسین اورثاه جمیعا کأس لذاته و کأس الحمام لم یزل نفسه رسول المنایا بصنوف الایاجع والاسقام ترجمه: "مرگ بزرگان باید اینگونه باشد: میان (بانگ) نای و عود و شراب، میان دو جام که هر دو را به میراث به او دادند، جام لذّاتش و جام مرگ، همواره نفس او پیک مرگ بود با انواع دردها و بیماریها". (۳۴)

پس از مرگ متوکل، دوران حکومت پسرش و قاتلش چندان به درازانپایید زیرا ترکهایی که او را در از میان برداشتن پدرش یاری کرده بودند، ترسیدند که مبادا علیه خود آنها بشورد. از این رو به وسیله پزشک و بژه اش معروف به ابن طیغور او را مسموم ساختند. آنها برای این کار سی هزار دینار به این پزشک رشوه دادند و او هم با قلمی مسموم منتصر را رگ زد و وی در همان ساعت جان داد. (۳۵)

پس از منتصر، نوبت به حکومت مستعین رسید که ترکها او را خلع و با معتز بیعت کردند. مستعین به بغداد گریخت و برای نبرد با ترکها سپاهی فراهم آورد اما ترکها او و سپاهش را شکست دادند و خود او را که هنوز به سی و دو سالگی نرسیده بود، کشتند. اما معتز که دشمن سر سخت اهل بیت علیهم السلام بود و از پدرش کینه و عداوت با خاندان شریف نبوی را به ارث برده بود، نفر بعدی بود که به دست ترکها از بین رفت. او را در روزی بشدّت گرم زیر آفتاب نگاه داشتند و او ناچار خود را در محضر قاضی بغداد از خلافت خلع کرد.

سپس وی را کشتند.

ترکها پس از قتل معتز، مهتدی را روی کار آوردند.

وی نیز در سرکوب و وارد آوردن فشار بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و هواخواهان آنها، از سیره نیاکانش پیروی می کرد تا آنجا که گفته بود: به خدا قسم آنان را از روی زمین درو خواهم کرد.

اما خداوند پیش از آنکه او به گفته اش جامه عمل بپوشاند، روانه دوزخش کرد.

یکی از فرماندهان ترک بر او یورش برد و گردنش را زد و شروع به نوشیدن خون او کرد تا آنکه سیراب شد.

پس از مهتدی با معتمد بیعت کردند.

او نیز در هوسرانی و گنہکاری و سرکوب و اختناق چیزی از شجره ملعونه (بنی عباس) نداشت. آنچه گفته شد تصویری گذرا از سرشت نظامی بود که پایه خود را در امور خارجی و داخلی بر اختناق و سرکوب بنیان نهاده بود.

سیطره ترکها که عباسیان آنها را به عنوان مزدورانی برای حفاظت از تاج و تخت خویش و مقابله با خشم عرب به استخدام گرفته بودند از یک سو و برگزیدن ایرانیان و برتر شمردن آنها از دیگران از دیگر سو، با گذشت زمان به مشکلی بزرگ برای حکومت عباسی مبدل شد. زیرا سپاه ترکان مزدور چه بسا از جریانات سیاسی و فرهنگی خاصی متأثر می شدند و جناح خود را بر ضد جریان دیگر کمک می کردند و به تبع همین امر علیه خلیفه اقدام به کودتای نظامی می کردند.

در این میان البته وجود رهبرانی که پشتیبان و مؤید جناح علوی بوده اند، هیچ بعید نیست چنانکه برخی از شواهد تاریخی نیز بر این امر دلالت دارند.

در اینجا قانون سیاسی مشهوری وجود دارد که می گوید: هر گاه نظام در سرکوب و اختناق فرو رود، مردم را به هوسرانی و گنہکاری بیشتر سوق می دهد تا بلکه مردم بدین وسیله از زندگی پر مرارت خویش که با آن مواجهند غفلت ورزند.

زامداران عباسی نیز همین قانون را از روزهای آغازین حکمروایی شان به کار بستند. داستانهای هزار و یک شب و اخبار کاخهای آکنده از اسباب کامروایی و پستی، گواه همین مسأله می تواند باشد.

هر اندازه که زمان سپری می شد و سرکوب مردم وجدایی خلفای عباسی از توده ها فزونی می گرفت، در لذات و خوشگذرانیها بیشتر فرومی رفتند، تا آنجا که در روزگار روی کار آمدن متوکل هرزگی و عیاشی به اوج خود رسیده بود.

مجالس او بسیار پر آوازه اند تا آنجا که مورخان گفته اند که وی صاحب پنج هزار کنیزک بود که گفته می شود با همه آنها همبستر شده بود و یکی از غلامانش می گفت: اگر متوکل به قتل نرسیده بود به خاطر کثرت جماع، چندان عمر درازی نمی کرد. (۳۶)

هوسرانی و خوشگذرانی به حساب توده های مستضعف انجام می شد.

چون نظام مردم را وا می داشت تا خراج (که به مثابه مالیات امروزی بود).

بیشتر پردازند و مخالفان را سرکوب کنند.

هر گاه عیاشیها و هرزگیهای نظام، موجب تهی شدن خزانه می گردید، والیان برای جمع اموال از مردم و تحمیل مالیات گزاف دست بکار می شدند.

اموال دولتی را به خود اختصاص می دادند.

و شمار اموال نور چشمیها به میلیونها می رسید.

خلیفه اموال گزافی را که شمار آن را هزاران هزار گفته اند بر سران سپاه، نزدیکان و بستگان و شعرای چاپلوس خود بذل و بخشش می کرد.

عطایای متوکل به یکی از کنیزانش پنجاه هزار بود.

در زمان خلافت مقتدر مجسمه ای از یک روستا ساختند.

در این مجسمه هر آنچه که در یک روستا یافت می شد، به چشم می خورد، درختان و حیوانات و خانه هایی که همه از نقره ساخته شده بودند.

برای ساخت چنین مجسمه ای پول هنگفتی به مصرف رسید و سرانجام مقتدر آن را به یکی از کنیزان مادرش هدیه داد.

متوکل قصری با شکوه که یک میلیون و هفتصد هزار دینار برای آن هزینه کرده بود، ساخت. یکی از اطرافیان به نام یحیی نزد وی آمد و گفت: امیر المؤمنین! امیدوارم خداوند تو را به خاطر ساختن این قصر سپاس بگذارد و به پاس آن بهشت را نصیب تو گرداند.

متوکل از سخن این چاپلوس فرومایه در شگفت شد چرا که او خود خوب می دانست که متوکل از راه سرقت اموال مردم چنین قصری بنا کرده و پروردگار بدین امر راضی نبوده است، لذا از وی پرسید: چطور؟ یحیی پاسخ داد: چون تو با این قصر مردم را مشتاق بهشت می گردانی.

و همین مسأله باعث خواهد شد که آنان دست به انجام کردارهای شایسته ای بزنند که بدانها امید دخول در بهشت را دارند.

متوکل از شنیدن این سخنان شاد شد. (۳۷)

متوکل دستور داد هیچ کس در این قصر پای ننهد مگر آنکه جامه ای ابریشمین و نگارین در بر کرده باشد.

وی همچنین بازیگران و نوازندگان را در این قصر حاضر و آماده کرده بود.

شانه به شانه این عیاشی و هرزگی، عموم مردم در تنگدستی و بینوایی به سر می بردند که امام علی علیه السلام فرموده بود: "نعمتی سرشار ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی تباه شده بود".

شاعران تنگدست از این زندگی دشواری که مردم با آن دست و پنجه نرم می کردند، بهترین تعبیرها را کرده اند.

یکی از آنها در توصیف حال خود که البته می تواند توصیف جامعه اش نیز باشد، شعری سروده و بیان کرده است که چگونه بر دخترانش گرسنگی فشار آورده بود.

وصیة مثل صغار الذر سود الوجوه کسواد القدر جاء الشتاء و هم بشر بغیر قمص و بغیر ازر تراهم بعد صلاة العصر و بعضهم ملتصق بصدري و بعضهم ملتصق بظہری و بعضهم منحجر بحجرى اذا بکو علتهم بالفجر حتى اذا لاح عمود الفجر و لاحت الشمس خرجت اسدى عنهم

وحلوا باصول الجدر کانهم خنافس فی حجر هذا جمیع قصتی وامری فارحم عیالی و تول امری فاننت انت ثقتی وذخری کنیت نفسی کنیة فی شعر انا ابو الفقر وام الفقر ترجمه: "وبچه هایی دارم مثل مورچه های کوچک، سیه چهره همچون سیاهی دیگ. زمستان آمد و آنان با آنکه جزو بشرند، بی پیراهن ولباس اند. ایشان را می بینی پس از نماز عصر (هنگام غروب)ه برخی از آنها به سینه ام چسبیده اند و برخی دیگر به پشتم و برخی به آغوشم چسبیده اند. چون گریه کنند، آنان را تا صبح وعده دهم و تا ستون سپیده آشکار گردد وخورشید سر زند خود را از دست آنان می رهانم و همه در پایه دیوار می افتند. گویی سوسکههایی هستند در دیوار، این تمام ماجرا و کارمن است. پس بر خانواده ام رحم آر و کار مرا بر عهده گیر که تو، خودت تکیه گاه و بر آورده حاجت منی.

کنیه ای در شعر بر خود گذارماینچنین(من ابو الفقر)پدر فقر(وام الفقر)مادر فقر هستم".
(۳۸)

مخالفتان حکومت با محاصره اقتصادی سختی رو به رو می شدند. درعصر متوکل محاصره سلاله علوی تا بدانجا پیش رفت که بانوان علوی تنها یک پیراهن داشتند، که به نوبت با پوشیدن آن، نماز خود را به جای می آوردند. (۳۹) به خاطر همین وضع اجتماعی فلاکت بار، آتش انقلابهای اجتماعی شعله ور گردید. یکی از بارزترین این انقلابها - در دوران امام عسکری علیه السلام - انقلاب یحیی بن عمر طالبی بود که در کوفه به وقوع پیوست.

یحیی کوفه را متصرف شد و زندانیان را از بند رها کرد. اما درنهایت این انقلاب توسط سپاه عباسی سرکوب شد و رهبر آن نیز به قتل رسید. روز قتل یحیی در تاریخ جنبش مکتبی، روزی بزرگ است زیرا این حادثه یکی دیگر از حلقه های زنجیر مصیبتهایی است که بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وارد آمد. شاعری در سوگ یحیی اشعاری سروده که برخی از ابیات آن چنین است: بکت الخیل شجوها وبکاه المهند المصقول وبکاه العراق شرقا وغرباً وبکاه الکتاب والتنزیل والمصلی والبیوت والحجر جمیعاً علیه عویل کیف لم تسقط السماء علینا یوم قالوا ابو الحسین قتیل "سپاه در غم او گریست و شمشیرهای هندی و صیقل داده شد بر او گریستند. و عراق، از خاور تا باختر، بر او گریست، و قرآن نیز بر او گریه کرد. ومصلی وکعبه وحجر الاسود همه)بر مرگ او(شیون و فغان سردادند. چسان آسمان بر ما فرو نیفتاد روزی که گفتند ابو الحسین (یحیی بن عمر) کشته شد". (۴۰) یکی دیگر از این انقلابها، شورش زنج به رهبری علی بن عبد الرحیم از بنی عبد القیس بود که خود ادعا می کرد، علوی است.

اما مورخان درصحت ادعای او تردید می کنند و از امام عسکری علیه السلام نقل است که نسبت او را با اهل بیت علیهم السلام مردود دانسته است.

بی گمان این حرکت، یکی از بزرگ ترین انقلابهای آن دوره بوده است.

زیرا محرومان و تنگدستان از حرکت او پیروی کردند و این انقلاب توانست تا برهه ای از زمان مقداری از تاب و توان خلافت عباسی را مصروف خود سازد.

این شیوه قساوت باری که زمامداران به نام خلافت اسلامی، در اداره کردن کشور از آن بهره برداری می کردند تأثیری منفی بر فرهنگ دینی مردم از خود بر جای نهاد در این میان کسانی که از فلسفه یونان تأثیر پذیرفته بودند، فرصت را غنیمت شمرده در صدد بر آمدند تا مردم را نسبت به حقایق دینی گمراه کنند.

یکی از کسانی که کمر به این کار بسته بود فیلسوف معروف "اسحاق کندی" بود.

وی دست به تألیف کتابی در رد قرآن به شیوه فلاسفه که آشفتگی و سبکی افکار یکدیگر را به نقد می کشیدند وارد می کردند.

چون این خبر به گوش امام عسکری علیه السلام رسید، یکی از شاگردان کندی را خواست و به او فرمود: آیا در میان شما خردمندی نیست که استادان کندی را از کاری که درباره قرآن پیش گرفته، باز دارد؟ چون شاگرد کندی از امام در باره چگونگی این امر پرسش کرد، آن حضرت به او فرمود: آیا آنچه را که به تو القا کنم بدو می رسانی؟ شاگرد گفت: آری.

پس امام فرمود: نزد او روانه شو و با وی انس بگیر و ملاحظت کن و در کاری که پیش گرفته یاری اش نما.

پس چون میان شما دوستی واقع شد به او بگو: مساله ای به نظرم رسیده که می خواهم در باره آن از شما پرسش کنم.

تو از او استدعای پاسخ می کنی.

به او بگو: اگر متکلمی با این قرآن پیش شما آید و پرسد آیا جایز است که خداوند از آن سخنی که در قرآن فرموده، معنایی جز آنکه تو اندیشیده ای و بدان رفته ای اراده کرده باشد؟! تو را خواهد گفت که جایز است.

چون او (کندی) ردی است که چون چیزی بشنود می فهمد.

پس چون به تو این جواب را داد به او بگو: از کجا می دانی شاید آنچه خداوند اراده فرموده غیر از آن معنایی باشد که تو بدان رفته ای و آن را مراد خداوند گرفته ای که خدا آن لفظ را در غیر معانی آن وضع فرموده است.

شاگرد نزد کندی رفت و بنا به دستوری که امام به او داده بود، رفتار کرد و سخنی را که امام به او آموخته بود، با کندی در میان نهاد و در دل کندی مؤثر افتاد.

زیرا او همچنانکه امام فرموده بود: مردی با هوش و فهم بوده و پی برد که به مجرد احتمال، چنانکه فلاسفه می گویند، استدلال باطل می شود و اگر این سخن در میان شاگردانش بیچند کسی اندیشه های او را نمی پذیرد.

و او با تألیف چنین کتابی به کوتاه اندیشی خود حکم داده است.

از این رو دست از تألیف کتاب کشید.

اما از همان شاگرد پرسید: تو را سوگند به من بگو که این سؤال از کجا برایت پیدا شد؟ شاگرد گفت: بر قلبم عارض شد و آن را با شما در میان نهادم.

کندی گفت: هرگز چنین نباشد.

کسی مثل تو نمی تواند چنین سخنی بگوید.

مرد گفت: امام عسکری علیه السلام مرا بدین کار دستور داده بود.

کندی گفت: چنین سخنانی تنها از ناحیه این خاندان مطرح می شود.

آنگاه کتاب خود را گرفت و از بین برد. (۴۱)

اینگونه امام دین جدّ خویش را از نوشته های شبهه آمیز و گمراهانه رهانید.

شاید این شاگرد هم از شیعیان امام بوده که در دستگاه کندی نفوذ کرده است.

زیرا به کار گیری این روشها از سوی رهبران مکتبی در مقابله با جریانهای منحرف، امری مطلوب به شمار می رود.

چه بسیار اقدامات شجاعانه دیگری بوده که رهبری مکتبی برای جلوگیری از هجومهای فکری دشمنان، آنها را پیاده کرده اند اما به خاطر سرنوی بودن آنها - مثل همین اقدام - و یا به خاطر از بین رفتن منابع و مآخذ تاریخی در بوته کتمان باقی مانده اند.

شهادت جانگداز امام حسن عسکری روز هشتم ربیع الاوّل سال ۲۶۰ هجری، روز درد آلودی در شهر سامراء بود خبر شهادت امام عسکری علیه السلام در عنفوان شباب همه جا را فراگرفت.

بازارها تعطیل شدند و مردم شتابان و گریان به سوی خانه امام رفتند.

مورخان این روز غمبار را به روز قیامت تشبیه کرده اند، چرا؟ چون توده های محرومی که مهر و محبت خود را نسبت به امام، از ترس سرکوب نظام همیشه در خود نهان می داشتند، آنروز عنان عواطف خروشان خویش را از کف دادند.

آه که اهل بیت نبوت در راه تحکیم شالوده های دین و نشر ارزشهای توحید چه رنجها که متحمل نشدند.

چه خونها که از آنان نریختند و چه حرمتها که ندریدند و حقوق و قرابت آنان را به رسول خدا رعایت نکردند.

براستی محنت اولیای خدا در طول اعصار چه بی شمار بوده و پایگاه و پاداش آنان در پیشگاه پروردگار چه بزرگ است! این امام بزرگواری که اینک از دنیای آنان رخت بر می بندد در

حالی که هنوز از عمر مبارکش ۲۸ سال نگذشته، با انواع محنتها دست و پنجه نرم کرد، از عهد متوکل ستمکار و فرومایه که دشمنی علیه اهل بیت رسالت را سر لوحه کار خویش قرار داد و مزار ابی عبد الله الحسین علیه السلام را ویران کرد تا دوران مستعین که به خاطر کینه ورزیدن به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را نزدیکی از سر سخت ترین مردانش زندانی کرد.

این مرداوتاش نام داشت که بعداً پس از دیدن پاره ای از کرامتهای امام، به امامت آن حضرت ایمان آورد.

همین خلیفه، در دوران خویش نزدیک بود امام را بکشد اما خداوند او را فرصت نداد و وی از خلافت بر کنار شد.

همچنین معتز در روزگار خویش می کوشید امام را دربند کند لیکن آن حضرت به درگاه خداوند تضرع کرد تا آنکه معتز نیز از دنیا رفت.

حتی در روزگار مهتدی امام از آزار وی در امان نبود، او می کوشید امام را در تنگنا قرار دهد تا آنجا که زندانی اش کرد و قصد کشتنش را نمود.

لیکن امام به یکی از اصحابش به نام ابو هاشم اطلاع داد که: "ابو هاشم! این ستمگر، قصد کرده مرا امشب بکشد، اما خداوند عمر او را کوتاه گرداند.

مرا فرزندی نیست و خداوند بزودی مرا فرزندی عطا خواهد فرمود". (۴۲)

بالاخره آنکه آن حضرت در دوره معتمد همواره تحت آزار و اذیت قرار داشت تا آنکه به دست وی به زندان افتاد.

آری امام عسکری علیه السلام بیشتر مدّت رهبری خویش را در دشواری و سختی گذارند و اکنون زمان وفات آن حضرت رسیده است: آیا امام به مرگ طبیعی وفات یافت؟ یا آنکه توسط زهر به شهادت رسید؟ زهر یکی از مشهورترین ابزارهای ترور در نزد زمامداران آن عهد بوده و ترس آنان نسبت به وجود رهبران دینی محبوبی مثل امام آنها را وامی داشته که با اتخاذ این روش ایشان را تصفیه کنند.

دلیل دیگر ما بر اتخاذ این شیوه از سوی خلیفه، طرز بر خورد آنان با امام به هنگام بیماری اش می باشد.

خلیفه به پنج تن از افراد مورد و ثوق خویش گفته بود که در طول مدّت بیماری حضرت، همواره با او باشند.

وی همچنین عدّه ای پزشک به خاطر آن حضرت طلبیده بود تا وی را شبانه روز همراه باشند. (۴۳)

علّت این امر چه بود؟ دو علّت می توان برای چنین رفتار شگفت آوری پیدا کرد: نخست: برائت جستن از مسئولیت ترور امام در برابر توده ها بر حسب ضرب المثلی که در میان سیاستمداران معروف است: او را بکش وزیر جنازه اش گریه کن.

دوم: همه مردم و بویژه زمامداران می دانستند که ائمه اهل بیت علیهم السلام همواره از احترام بسیار توده های مردم بر خوردارند و شیعه بر این باور است که امامت در میان آنان یکی پس از دیگری منتقل می شود.

و اینک این امام یازدهم است که می خواهد از دنیا رخت بر بندد.

بنابر این باید حتماً او را جانشینی باشد، اما این جانشین چه کسی است؟ خلفای عباسی پیوسته می کوشیدند به هنگام شهادت یکی از ائمه پی ببرند که جانشین او کیست؟ به همین علت ائمه علیهم السلام نیز به هنگام احساس خطر بر جانشین خود او را پنهان می کردند تا وقتی که خطر از بین برود.

از دیگر سو احادیثی که در باره حضرت مهدی (عج) وارد شده، از خاور تا باختر را فرا گرفته است و دانشمندان می دانند که مهدی دوازدهمین جانشین است و اگر بگویم که زمامداران عباسی چیزی از این احادیث نمی دانستند، نا معقول می نماید.

از همین روست که می بینیم آنان پیوسته و با هر وسیله ای می کوشند تا نور الهی را فرو نشانند اما هیئات.

به این دلیل است که معتمد عباسی، به هنگام شدت گرفتن بیماری امام تدابیری استثنایی می اندیشد.

پس از آنکه امام چشم از جهان فرو می بندد، معتمد دستور می دهد خانه او را بازرسی کنند و کنیزانش را زیر نظر بگیرند.

او نمی دانست خداوند خود رساننده فرمان و کار خویش است و امام منتظر بیشتر از پنج سال است که به دنیا آمده و از دید جاسوسان مخفی شده است و برگزیدگان شیعه با وی بیعت کرده اند.

بدین گونه امام بواسطه زهر معتمد شهید شد. (۴۴)

پس از وفات و غسل و تکفین آن حضرت، ابو عیسی بن متوکل از جانب حکومت و به نیابت از خلیفه بر آن حضرت نماز گزارد و پس از فراغت از نماز، صورت امام را نمایان ساخت و آن را بویژه به هاشمیها و علویها و مسئولان بلند مرتبه و قاضیان و پزشکان نشان داد و گفت: این حسن پسر علی پسر محمد پسر رضاست که به مرگ طبیعی، در بستر خویش مرده است و به هنگام رحلتش فلانی و فلانی از خادمان و محرمان امیر المؤمنین و فلانی و فلانی از قاضیان و فلانی از پزشکان بر بالین او حضور داشته اند آنگاه چهره مبارک آن حضرت را پوشاند.

(۴۵) این اقدامات برای این بود که مبادا پای حکومت در قتل امام به میان آید، و همین امر نشانگر آن است که حکومت از جانب مردم متهم به کشتن امام بوده است.

بدینسان امام عسکری علیه السلام رحلت کرد و از پس خویش راهی درخشان بر جای نهاد تا نسلی از روشنی آن هدایت گردند.

آن حضرت را در همان اقامتگاه شریفش در شهر سامراء، در کنار مزار پدربزرگوارش، به خاک سپردند که تا امروز نیز زیارتگاه مسلمانان است. درود خدا بر او باد روزی که زاده شد و روزی که به شهادت رسید و روزی که زنده برانگیخته خواهد شد.

و درود خدا بر هواخواهان و پیروان او تا روز رستاخیز. آخرین وصیت آفتاب امامت غروب می کرد زیرا خداوند این گونه مقدر کرده بود که این آفتاب از پس پرده غیبت صغرا و سپس غیبت کبرا پرتو افشانی کند. از این رو امام حسن عسکری علیه السلام بر دو بینش بسیار مهم تأکید کرد: نخست: تأکید بر شناخت غیبت و گرفتن بیعت برای ولی الله اعظم امام منتظر (عج) دوم: تحکیم شالوده های مرجعیت دینی.

الف - گرفتن بیعت برای امام منتظر احادیث فراوانی در باره امام حجّت منتظر علیه السلام وجود دارد که از پیامبر و تمام ائمه علیهم السلام صادر شده اما تأکید امام عسکری بر این امر تأثیر رساتری داشت.

چون آن حضرت، شخصاً امام را برای خواص از یاران خویش مشخص کرد. همچنین روایت های فراوانی در این باره وارد شده که به ذکر یکی از آنها اکتفا می ورزیم. احمد بن اسحاق بن سعید اشعری روایت کرده است که: بر امام حسن عسکری وارد شدم و خواستم در باره جانشینش از وی پرسم. اما آن حضرت خود بدون مقدمه فرمود: "احمد بن اسحاق! خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آدم را آفرید زمین را از حجّت خدا بر خلقش خالی گذاشته و تا روز قیامت هم خالی نخواهد گذارد به برکت وجود او است که بلا از مردم زمین دور می شود و باران فرو می بارد و برکات زمین برون می آیند."

گفتم: فرزند رسول خدا! پس از تو امام و خلیفه کیست؟ پس شتابان وارد اتاق شد. سپس بیرون آمد و بچه ای روی دوش گرفته بود صورتش گویی ماه شب چهارده بود و سه سال از عمرش می گذشت.

سپس امام فرمود: "احمد! اگر کرامت تو بر خدای عزّ و جل و بر حجّتهایش نمی بود، این کودکم را به تو نشان نمی دادم. او همانم و هم کنیه رسول خدا و کسی است که زمین را از عدل و داد پر می کند پس از آنکه ستم و بیداد پر شده باشد.

احمد! حکایت او در این امت همچون حکایت خضر و همانند داستان ذو القرنین است. به خدا سوگند چنان غیبت درازی کند که هیچ کس از هلاکت در آن رهایی نیابد مگر آنکه خداوند او را بر اعتقاد به امامتش استوار کرده و در طول این مدّت با دعا برای تعجیل فرجش همراهی نموده باشد". (۴۶)

ب - مرجعیت خردمندان دینی برای این امامت که امتداد رسالت الهی است باید کیان و موجودیت اجتماعی در جهان وجود داشته باشد. این کیان شیعیان مخلص و فداکارند. از طرفی اینان نیز باید از نظامی اجتماعی و استواری بر خوردار شوند تا بتوانند در برابر رخدادهای و مبارزه جوئیها توانا باشند. این نظام در رهبری مرجعیت تبلور می یابد. بدین معنی که شیعیان به گرد محور عالمان الهی و امانای وی بر حلال و حرام، جمع شوند. از این رو در دوران امام عسکری علیه السلام شالوده نظام مرجعیت تحکیم یافت و نقش دانشمندان شیعه، بدین اعتبار که آنان و کلا و نوآب و سفیران امام معصوم علیه السلام هستند، برجستگی ویژه ای پیدا کرد و روایتهای فراوانی از امام عسکری علیه السلام در باره نقش علمای دینی در بین مردم منتشر شد که یکی از آنها همان روایت معروفی است که امام عسکری علیه السلام از جدّ خویش امام صادق علیه السلام روایت کرده است و در آن آمده: "آن که از فقیهان خویشتندار است و دین خویش را پاسدار و با هوا و هوس خود ستیزه کار و امر مولای خویش را فرمانبردار، پس بر عوام است که از او تقلید کنند".

از همین رو دانشمندان هدایت یافته، به نور اهل بیت علیهم السلام امور امت را در دوران امام عهده دار شدند و با امام در باره مسائل مشکلی که با آنها بر خورد می کردند، نامه می نگاشتند و امام هم پاسخهای به آنها می نوشت و نامه ها را به امضای (خویش مهر می کرد.

این نامه ها پیش علمایه تواقیع معروف شد و برخی از آنها از سوی امام عسکری علیه السلام شهرت خاصی کسب کردند.

آنچه در زیر می آید نام گروهی از یاران امام و کسانی است که از وی روایت می کردند. چنانکه از تاریخ پیداست برخی از این افراد در مرکز رهبری شیعه جای داشته اند:

۱ - ابراهیم بن ابی حفص: نجاشی در باره وی می گوید، او یکی از سالخوردهگان یاران امام عسکری علیه السلام است.

و در تعریف او افزوده: وی ثقه و "وجیه" است و کتابی دارد به نام الردّ علی الغالیة و ابوالخطاب. (۴۷)

از کلمه "وجیه" که در عبارت ابراهیم آمده است چنین می توان فهمید که وی شخصیت معروفی در نزد شیعیان و یا تمام مردم داشته است.

۲ - احمد بن ادريس قمی.

نجاشی در باره وی گوید: او ثقه و فقیه بود و در میان اصحاب کثیر الحدیث و صحیح الروایه است. (۴۸)

۳ - احمد بن اسحاق اشعری.

- وی نماینده و فرستاده مردم قم و از یاران خاص امام عسکری بوده است.
- او همچنین کتابهایی از ائمه علیهم السلام روایت کرده است.
- شیخ طوسی درباره او گوید: او از جمله کسانی است که صاحب الزمان را دیده است. (۴۹)
- ۴ - حسن بن شکیب مروزی.
- او دانشمند، متکلم و نویسنده چند کتاب بوده و در سمرقند سکنی داشته است.
- شیخ طوسی این مرد را در شمار یاران امام عسکری علیه السلام بر شمرده است. (۵۰)
- ۵ - حسن بن موسی خشاب.
- نجاشی در باره او گوید: او از نامداران اصحاب ماست، مشهور و پر دانش و پر حدیث است.
- چندین تألیف دارد که برخی از آنها عبارتند از: "الردّ علی الواقفه" و "النوادر". (۵۱)
- ۶ - حفص بن عمرو العمری شیخ طوسی
- این توفیق بیانگر شیوه امام در تحکیم رهبری صالح در طایفه شیعه است تا مرجعیت را برای رسیدگی به امور شیعیان سر و سامان بخشد و این امر برای قرون بعدی، به مثابه سنتی حسنه در آید.
- ۷ - حمدان بن سلیمان ابو سعید نیشابوری.
- شیخ طوسی او را جزو یاران امام عسکری جای داده است.
- او فردی ثقه و از نامداران شیعه بود. (۵۳)
- ۸ - سعد بن عبد الله قمی.
- سعد معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده اگرچه شیخ طوسی در باره او گوید: نمی دانم آیا از او روایت کرده است. نجاشی در باره او گوید: سعد، شیخ این طایفه شیعه و فقیه و حجّت آن است و کتابهای فراوانی تألیف و برای شنیدن حدیث مسافرت کرده و از پیشوایانش در حدیث که از امامان مذاهب مختلف بودند، حدیث شنیده است. (۵۴)
- ۹ - سید عبد العظیم حسنی.
- نژاد او به امام مجتبی علیه السلام منتهی می شود.
- او عالم، فقیه، پارسا و پرهیزگار و دشمن حکومتهای ستمگر بود.
- ائمه علیهم السلام شیعیان خود را می گفتند که بدو مراجعه کنند.
- ابو حماد رازی روایتی نقل کرده است: در سامراء بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و از آن حضرت از برخی از چیزهای حلال و حرام پرسیدم.
- امام پاسخ سئوالهای مرا داد و همین که با او خدا حافظی کردم، فرمود: "حماد! اگر در ناحیه خویش در باره مسأله ای دینی اشکالی برایت پیش آمد، آن را از عبد العظیم بن عبد الله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان.
- "(۵۵) وی در منطقه ری در میان شیعیان از آوازه بلندی برخوردار بود، اگرچه همواره می کوشید مخفی باشد و کارهای خود را علنی نکند.

آن بزرگوار را وقتی از دنیا رفت، در باغی که هما نجا بود به خاک سپردند و تا امروز آرامگاهش زیارتگاه شیعیان است.

۱۰ - عبد الله بن جعفر حمیری.

وی شیخ اهل قم و از افراد معروف آنان بود.

کتابهای زیادی در عرصه های مختلف نگاشت.

حدود سال ۲۹۰ ه به کوفه آمد و مردم آنجا از وی احادیث بسیاری شنیدند. (۵۶)

۱۱ - علی بن جعفر همانی.

وی بنابه تعبیر برخی، مردی فاضل و پسندیده و از وکلای امام هادی و امام عسکری بود.

کسی در باره او حدیث جالبی نقل کرده که در آن آمده است: او در زمان خلافت متوکل به جرم ارتباط با امام هادی محبوس شد.

چون مدت حبس او دراز گردید یکی از امیران عباسی (عبد الله بن خاقان) به سه هزار دینار وعده داد تا با متوکل در باره او سخن بگوید.

چون عبدالله با متوکل در باره شخصی به نام همانی صحبت کرد متوکل گفت: عبدالله! اگر به تو مشکوک شوم خواهم گفت که رافضی هستی.

و نیز افزود: این وکیل فلانی (امام هادی) است و من در نظر دارم او را بکشم.

چون این خبر به همانی رسید، نامه ای به امام هادی نگاشت و گفت: سرورم! خدا را در باره من در نظر گیر.

به خدا می ترسم که به تردید دچار شوم.

امام در کاغذی کوچک پاسخ او را چنین نوشت: اگر کار تو تا آنجا رسید که من می دانم پس بزودی خدای را در باره ات قصد می کنم، از خدا نجات تو را خواهم خواست.

این ماجرا در شب جمعه روی داد.

فردا صبح متوکل دچار تب شد و در روز دوشنبه تا آنجا حالش خراب شد که بر او ضجه و شیون می کشیدند.

متوکل دستور داد، هر زندانی که نامش را نزد او می برند، آزاد کنند تا آنکه علی بن جعفر همانی را نیز یاد کردند.

متوکل به عبد الله بن خاقان گفت: چرا کار او را بر من عرضه نداشتی؟ عبد الله گفت: هرگز نام او را تکرار نمی کنم.

متوکل گفت: همین حالا او را آزاد کن و از وی بخواه که مراحل را کند.

همانی را آزاد کردند و او به فرمان امام هادی به مکه رفت و در آنجا مجاور شد. (۵۷)

اختلافی میان علی بن جعفر و شخصی به نام فارس که در زعامت شیعه با وی به رقابت برخاسته بود، در گرفت.

یکی از شیعیان به امام عسکری در این باب نامه ای نوشت.

امام هم در پاسخ، علی بن جعفر را تأیید فرمود.
در ضمن این نامه آمده بود: خداوند منزلت علی بن جعفر را بزرگ گرداند و ما را بدو بهره مند سازد.

وافزود: در حواجی خویش نزد علی بن جعفر برو و از فارس بترسید و او را در چیزی از امورتان داخل مگردانید. (۵۸)
از این توقیع پیداست که ائمه علیهم السلام چگونه امور شیعه را از طریق و کلایشان سر و سامان می دادند و مرجعیت دینی را در محافل خود تحکیم می بخشیدند.
۱۲ - محمد بن حسن صفار.

او از سران شیعه در قم و مردی ثقه، بزرگوار بود که دهها کتاب تألیف کرد و در آنها احادیث اهل بیت علیهم السلام را در مسائل مختلف حفظ نمود.
بین او و امام عسکری نیز نامه هایی رد و بدل شده است. (۵۹)
۱۳ - فضل بن شاذان.

او یکی از پرکارترین شیعیان است.
گفته اند برخی از مؤلفات وی از رضایت و خشنودی امام عسکری بهره مند گشته و آن حضرت در باره احادیث او نوشته: این حدیث صحیح و سزاوار است بدان عمل شود.
همچنین گفته اند امام در یکی از مؤلفات فضل نگریست و فرمود: "اهل خراسان به جایگاه فضل بن شاذان بودن او در میانشان باید غبطه بخورند." (۶۰)
۱۴ - عثمان بن سعید عمری.

وی یکی از ستونهای نظام مرجعیت در دوران امام حسن عسکری است و ائمه به جایگاه او اشاره کرده اند.

او در نزد شیعیان مقامی والا داشت و امام هادی پیروان خود را بدو ارجاع می داد چنانکه این نکته در روایت احمد بن اسحاق قمی ذکر شده است.

وی گوید: یکی از روزها بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و پرسیدم: سرورم! همیشه این امکان برای من نیست که خدمت شما مشرف شوم.

پس سخن چه کسی را بپذیرم و فرمان چه کسی را اطاعت کنم؟ آن حضرت به من فرمود:
"این ابو عمرو مردی است مورد اعتماد و امین.

آنچه به شما گفت از جانب من می گوید و آنچه به شما رساند از جانب من رسانده است.
" چون ابوالحسن علیه السلام وفات یافت خدمت فرزندش حسن عسکری علیه السلام رسیدم و همان سؤالی که از پدرش کردم از او نیز پرسیدم.

آن حضرت به من گفت: "این ابو عمرو مردی است ثقه و امین و در زندگی و مرگ مورد اعتماد من است.

آنچه به شما گفت از جانب من می گوید و آنچه به شما رساند از جانب من رسانده است.
" (۶۱)

پس از امام عسکری، عثمان بن سعید نیابت مولا و سرور ما امام مهدی را عهده دار شد و
میان شیعیان و امام غایب به منزله پلی ارتباطی بود.

۱۵ - علی بن بلال.

وی نیز از سران شیعه در واسط (چنانکه معلوم می شود) ود.

وامامان علیهم السلام در نامه های خود بدو اعتماد می کردند در یکی از نامه هایی که از سوی
امام عسکری بدو نوشته شده، آمده است: "من می دانم که تو بزرگ منطقه خویش هستی.
پس دوست داشتم نامه ای جداگانه به تو بنویسم و تو را به این وسیله مورد اکرام قرار دهم.
" همچنین آن حضرت در نامه ای دیگر خطاب به اسحاق (یکی از یارانش) رباره علی بن بلال
چنین نوشته است: "اسحاق! نامه ما را بر علی بلالی که خدا از او راضی باد، بخوان که او ثقه
و مورد اعتماد است و بدانچه بر او واجب است آگاه و داناست". (۶۲)

۱۶ - عمری، فرزند عثمان بن سعید.

او نیز همچون پدرش یکی از ارکان نظام مرجعیت است که ائمه علیهم السلام در میان شیعیان
پایه آن را گذاردند.

او از سوی ائمه در امور مربوط به شیعه، مورد اعتماد بود.

احمد بن اسحاق از امام عسکری پرسید: با چه کسی ارتباط داشته باشم؟ و جواب مسائل خود را
از چه کسی بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ امام بدو فرمود: "عمری، عثمان بن سعید و
فرزندش (یعنی محمد) آن دو ثقه هستند و هرچه به تو رسانند از جانب من رسانده اند".
(۶۳)

به هنگام وفات پدر محمد بن عثمان، توقیعی از سوی امام منتظر علیه السلام در این باره
خطاب به وی صادر شد که در آن آمده بود: "خداوند تو را پاداش فراوان دهد و صبر نیکو
در مصیبت او به تو عطا فرماید.

تو مصیبت زده شدی و ما نیز مصیبت زده شدیم.

پس از فراق او تو و نیز ما تنها ماندیم.

پس خداوند او را در آرامگاهش شاد دارد.

از کمال سعادت پدرت آن است که خداوند فرزندی چون تو بدو عطا فرموده که پس از وی
جانشین او باشی و به کاری که او می کرد، بپردازی و از برای او ترحم کنی و طلب آمرزش
نمایی". (۶۴)

اینان که نامشان گفته شد برخی از وکلا و نوّاب امام و کسانی بودند که ارکان نظام مرجعیت
در میان امت، بدانها استحکام یافت.

نظام مرجعیت به مثابه شیوه ای در حرکت سیاسی و راهی استوار برای دعوت به خدا و سازماندهی مکتبی برای جامعه، قلمداد می شود. همچنین این نظام می تواند، به وقت بازگشت حکومت به دست اهل آن، نظامی سیاسی برای امت باشد.

نظام مرجعیت همچون نظام امامت از ژرفای دین سرچشمه می گیرد. چون این نظام به دور از غوغای طایفه گرایی و عشیرت زدگی است همچنانکه با روح حزب گرایی و گروهگرایی، فاصله دارد. طایفه شیعه همواره در زیر سایه این تشکل مکتبی، از دوران ائمه اطهار علیهم السلام، زندگی کرده و از تواناییهای شگرف آن برخوردار بوده است. اگر چه عقب ماندگی مردم گاه موجب توقف آن می شده و اجازه نمی داده است که این نظام در برخی ابعاد به سوی تکامل مورد نظر خود شتاب گیرد. از آنجا که عصر امام حسن عسکری علیه السلام به تحکیم این رهبری (مرجعیت) ویژگی می یابد و نیز به خاطر آنکه این رهبری تا کنون عهده دار امور دنیوی و اخروی شیعیان بوده است، مناسبت دارد در همین جا اندکی از واقعیت مرجعیت و ابعاد آن سخن بگوییم: اولاً؛ از آنجا که مرجعیت، نظامی الهی است و نیروی اجرائی او امر آن از فطرت انسان و وجدان و روح تقوا در درون او سرچشمه می گیرد، این نظام می تواند با سایر احکام شرعی که آنها هم با روح تقوا به اجرا درمی آیند، منسجم و هماهنگ باشد.

سیاست در اسلام، همچون جامعه و امور شخصی، محراب عبادت و معراج مؤمن است. به خاطر خداست که مؤمن از ولی امر خویش فرمان می برد و در راه خدا به نبرد با دشمنان خدا می شتابد و برای کسب خوشنودی خداست که زیر درفش جنبش دینی گرد می آید و او امر دین را به اجرا می گذارد و برای تبعیت از فرمان خداست که با طاغوت به مخالفت می پردازد و بر ضد قدرت ستمگر می شورد و موجودیتی سیاسی به جای آن بنا می نهد. از این رو کلمه تقوا و نه غیرت جاهلی و عصیبت تنگ و محدود آن، محور جامعه اسلامی می گردد و به صورت نقطه عطف آن و زنجیری که ارکان جامعه را به هم می پیوندد، در می آید. از همین روست که در قرآن می خوانیم: *إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمُ الْتَقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا . (۶۵)*

"هنگامی که کفر و رزاق در دل خویش حمیت نهادند، حمیت جاهلیت پس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد و کلمه تقوا را همراه ایشان کرد که آنان بدان سزاوارتر و شایسته ترند و خدا به همه چیز داناست.

" فرق بسیاری است میان غیرت جاهلی و کلمه تقوا.

چون حمیت که ابن خلدون آن را عصبیت می نامد و آن را سبب فرمانروایی و محور مدنیّت می داند، از ارزشهای مادی نشأت می گیرد و به ستیز و خونریزی وامی دارد و به هیچ وجه با احکام الهی که دارای ارزشهای انسانی پاک از شایبه های شرک و حقد و تحزب است، مناسبت ندارد.

از همین روست که خداوند سبحان می فرماید: (۶۶) طِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ. "از پیامبر و صاحبان امر از میان خودتان پیروی کنید.

" بدین سان طاعت اولی الامر، در راستای طاعت خدا و رسول جای دارد و حتی تبلوری از آن دو، و وسیله ای برای رسیدن به آن دو است.

بنابراین اطاعت خدا و پیامبرش بدون اطاعت از این رهبری که خداوند بدان فرمان داده، چگونه امکان پذیر خواهد بود؟! ثانیاً: از آنجا که اساس مرجعیّت، تقواست نه قوم گرایی بنا بر این، این کیان از مرزهای اقلیم و نژاد و زبان و دیگر تمایزات مادی که میان مردم جدایی می اندازد، پا فراتر می نهد و جامعه اسلامی پاکیزه ای پدیدمی آید که بر اساس طاعت از امام بر حقّ (ولّی امر مسلمانان) نیان گرفته و پلی است میان امتهای دیگر و وسیله ای است برای نزدیک شدن آنها بایکدیگر و محوری است برای آنکه به گرد آن فراهم آیند و در نتیجه مؤمنان به شریعت، موانع نژادی و منطقه ای و مصالح شخصی را پشت سر گذارند. و بر مردم به حق، گواه باشند و در میان آنها به اجرای قسطو عدل همّت گمارند. چنانکه پروردگار سبحان نیز می فرماید: (۶۷) ذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

" اینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

" جامعه مقدّسی که مکاتب آسمانی ما را بدان می خوانند، سیاه و سپید، تهیدست و توانگر، عرب و عجم و دور و نزدیک را زیر پرتو توحید و درخانه صدق و بر خوان خدای رحمان گرد می آورد و مرجعیّت چیزی جز چهار چوبه این جمع مبارک و خجسته نیست! اگر رسالتهای الهی در طول اعصار و قرون، انسانها را به حکومت خدادار زمین مژده داده اند و از سیطره عشق و عدالت و احسان در این حکومت سخن رانده اند باید گفت که تجمّع مرجعیّت حق می تواند تصویری از این مملکت موعود باشد که عنایت پروردگار سبحان آن را می پروراند.

ثالثاً: از آنجا که محور تجمّع در سایه مرجعیّت خردمندانه همان تقواست که خداوند سبحان در باره آن می فرماید: اَلَيْهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاَنْتُمْ وَاَنْتُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوْا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ. (۶۸)

" ای مردم ما شما را از مرد وزنی بیافریدیم و شما را شاخه ها و تیره هایی گردانیدیم تا با هم آشنا شوید همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

" پس لیاقت و امانت داری یگانه ابزار برای ارتقای افراد می باشد و در این میان ثروت و نسب و نژاد و دیگر امتیازات جاهلی سودی ندارد.

بنابر این کفایت و امانت همچون گوی است که افراد جامعه برای دست یافتن بدان با یکدیگر به رقابت بر می خیزند و همّت‌ها و آرمانهای آنها بواسطه همین امر برتری می گیرد و جامعه در آسمان مجد و عظمت بالامی آید.

چون کفایت و امانت، برای هر جامعه پیشرفته ای همچون دو بال هستند که او را به سعادت و رستگاری سوق می دهند.

سخن آخر آخرین سخن آنکه خداوند سبحان حجّت بالغه خویش را با این مرجعیت خردمندانه، بر بندگانش تمام ساخت.

اما آنها را به پذیرش آن مجبور نکرد همچنانکه به پذیرش سایر اصول و احکام وادار نکرده است.

و مردم به اندازه نزدیکی خود به این نمونه والا به نیک بختی می رسند و اگر از آن فاصله بگیرند و دور شوند، حجّت بر آنها تمام شده است!

سخنان تابناک سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او پرتوهایی هستند که از جانهای پاک آنان، پس از تاییدن آفتاب قرآن کریم بر آنها، در خشیدن می گیرد.

این نور، نور خداست و هدایتی از هدایت‌های خدا.

روانهای نا آرام بدین نور به آرامش می رسند و کشتیهای بیچارگان پس از گردشی سخت در میان امواج شک و تردید، در ساحل امن آنها به راحتی و آسایش دست می یابند.

آنچه در سطور زیرین، با یکدیگر می خوانیم کلمات نورانی است که تاریخ از گفتارهای امام در خود جاودان نگاه داشته است.

امام حسن عسکری علیه السلام در رهنمودی خردمندانه به یکی از پیروانش شیوه شایسته ای را که تبعیت از آن در شرایط بحرانی و دشوار سزاوار است، توصیه می فرماید.

آن حضرت چنین می گوید: "شما را به ترس از خدا و پارسایی در دین خود و کوشش در راه خدا و راستگویی توصیه می کنم و به امانت داری از هر کس که بوده باشد خوب و یابد وفادار باشید، و به طول دادن سجده ها و خوش همسایگی سفارش می کنم که محمد صلی الله علیه و آله بدین روش آمده.

در عشاير آنان نماز بخوانید و بر سر جنازه آنها حضور یابید، و بیمارهاشان را عیادت و حقوقشان را ادا کنید.

زیرا هر کس از شما که در دیانت خود پارسایی پیشه کرد و راست گفت و امانت دار بود و بامردم خوشرفتاری کرد و گفتند این (فرد) یک شیعه است، من از این امر شادمان می شوم.

از خدا پرهیزید و زینتی باشید برای ما و نه مایه زشتی و ننگ.

هر گونه دوستی را برای ما جلب کنید و هر زشتی را از ما بگردانید.

چون هر خوبی که در باره ما گفته شود ما شایسته آنیم و هر بدی که در باره ما گفته شود ما چنان نیستیم.

ما را در کتاب خدا حقی است، ثابت و قرابتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم، و خداوند ما را پاک شمرده و احدی مدعی این (کرامت) نیست مگر دروغگو، خدا و مرگ را بسیار یاد آرید، و قرآن بخوانید و بر پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار درود فرستید که درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ده حسنه دارد.

آنچه را به شما توصیه کردم خوب به خاطر سپارید، شما را به خدا می سپارم و بر شما درود می فرستم". (۶۹)

ایمان مردم به رهبری شاهد و حاضر در میان آنها، بسی مشکلتر و گرانتر است از ایمان آوردن آنان به کسی که از بین آنها رفته و رخت بر بسته است.

زیرا آنها اگر به رهبر شاهد حاضر ایمان بیاورند، از آنها می خواهد که از او پیروی کنند و تابع و مطیع دستوراتش باشند و فرمانبری بسیار گران است بویژه وقتی که دیدگاهها و منافع با یکدیگر تناقض پیدا کنند.

از این رو شرایط توقف معروف به (وقف) نزد بسیاری از شیعیان، به هنگام وفات یک امام و جانشینی امامی دیگر پیدا می شود.

بسیاری از این توقفها از جانب و کلایی بوده که اموال و حقوق مردم در نزد آنها بوده است و طوفان ریاست و شهوت قدرت آنان را به بازی گرفته است.

امام حسن عسکری علیه السلام از ناحیه چنین افرادی، آزارهای بسیاری متحمل شد به طوری که حتی می توان گفت آن حضرت بیش از امامان پیشین آزار دید و رنج کشید چنانکه خود در حدیثی که از وی روایت کرده اند، فرموده است: "هیچ کدام از پدرانم آزموده نشدند چنانکه من به خاطر تردید این گروه در باره ام، آزموده شدم".

چه بسا عامل این تردید، شک در استمرار امامت بوده باشد.

از این رو آن حضرت در رد این شک می فرماید: "اگر این امر (امامت) امری است که بدان باور آورده اید و برای آن سرتسلیم فرود آورده اید مؤقت می بود و سپس از هم گسسته می شد، پس جای شک بود، اما اگر این امر تا زمانی که امور خدا ادامه دارد، متصل و ناگسسته است، پس این شک چه معنایی دارد؟!". (۷۰)

آن حضرت به یکی از یاران مورد اعتماد خود به نام اسحاق بن اسماعیل نیشابوری که نامه های فراوانی میان او و امام رد و بدل گشته، نامه ای می نگارد.

در این نامه به احتجاج امام بر امامت و میزان اهمیت آن برمی خوریم. بیایید در این نامه دقت به خرج دهیم.

"خداوند ما و شما را در پرده خود نگاه دارد و در همه کارهایت به نیروی صنع خویش تو را یار باد، خدایت رحمت کند، نامه ات را (خواندم و) هیمدم ما به شکر خدا و نعمت او اهل بیتی هستیم که بردوستان خود دلسوزیم، و به احسان پیاپی خدا و بخشش وی بدیشان خوشحالیم، و هر نعمتی که خدای تبارک و تعالی بر آنها ارزانی دارد به حساب آوریم.

ای اسحاق! خداوند بر تو و همتایانت نعمت خود را تمام کند، تمام آن کسانی که خداوند به آنها مهر ورزیده و به نعمت خود آنان را همچون تو بینا کرده و کمال نعمت خود را به بهشت رفتن آنان، مقدر داشته است.

هر نعمتی هر چه هم والا و با ارزش باشد چیزی نیست جز آنکه - به خاطر سپاس و ستایش خداوند و منزّه دانستن نام های مقدس او - باید شکر آن ادا شود. و من می گویم "الحمد لله" برترین چیزی است که ستاینده خدا او را تا ابد سپاس گزارده در برابر منّتی که خداوند بر تو نهاده است از رحمت خویش و تو را از هلاکت رهایی بخشیده، و راه تو را در گذر از آن گردنه هموار فرموده.

به خدا سوگند که آن گردنه ای است بس دشوار و گذر از آن سخت و بلایش بزرگ و در کتابهای پیشینیان از آن یاد شده.

شما در دوران امام گذشته تا زمانی که از دنیا رفت و در دوران امامت من کارهایی داشتید که پسندیده و موفق نبود.

ای اسحاق! یقیناً بدان که هر کس از این دنیا کور و نابینا بیرون رفت در آخرت هم کور باشد و گمراهتر.

ای اسحاق! دیدگان کور نیستند بلکه دلهایی که درون سینه هایند کوراند و این سخن خداست در کتاب استوارش از قول ستمگری، آنجا که می فرماید: (قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى . (۷۱)

"پروردگارا! چرا مرا کور محشور کردی من بینا بودم.

خدا فرماید: اینچنین آیات ما به تو رسید پس آنها را فراموش کردی و (در برابر) تو هم امروز فراموش شدی!"

و کدامین آیت بزرگتر از حجّت خدا بر حقش و امین او در بلادش و گواه او بر بندگان می باشد؟! کسی که گذشتگان از پدران نخست او از پیامبرانند و پدران بعدی اش اوصیا که درود و برکات خدا بر تمام آنها باد.

شما را کجا سرگردان کردند و همچون چهار پایان به کجا رومی آورید؟! از حق رخ بر می تابد و به باطل می گرایید، و نعمت خدا را ناسپاسی می کنید یا از کسانی هستید که به پاره ای از کتاب ایمان می آورند و به پاره ای دیگر کفر می ورزند.

پس پاداش آن کس که چنین می کند، از شما یا غیر شما، چیزی نیست مگر خواری در زندگی دنیا و عذاب طولانی در زندگی پاینده اخروی، و به خدا که این رسوایی بزرگ است.

خداوند که از روی منّت و رحمتش بر شما فریضی مقرر فرمود، نه برای آن بود که بدانها نیاز داشته، بلکه (قرار دادن این فرایض) حمتی بود از جانب او که معبودی جز او نیست، بر شما، تا پلید را، از پاک جداسازد و آنچه را که در دلهای شماست بیازماید و آنچه در دلها پتان است پاک و صاف کند تا به سوی رحمت خدا سبقت گیرید و جایگاههای شما در بهشتش تفاوت یابند.

پس بر شما حجّ و عمره و گزاردن نماز و پرداختن زکات و روزه و ولایت را واجب فرمود و دری هم به روی شماگشود که درهای فریاض را بدان باز گشایید تا کلیدی (برای رسیدن) به راه او باشد.

اگر محمّد و جانشینانش از فرزندانش نبودند شما چون چهارپایان سر گشته می شدید، هیچ کدام از فریاض را در نمی یافتید.

و آیا می توان به شهری در آمد جز از راه دروازه اش؟! و چون بر شما منت نهاد به قرار دادن اولیا (امامان)س از پیامبرتان، در کتاب خویش فرمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.** (۷۲)

"امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را دین شما پسندیدم". پس برای اولیای خود بر شما حقوقی قرار داد و شما را به ادای آن دستور فرمود تا آنچه از زن و مال و خوردنی و نوشیدنی بر دوش دارید، برای شما حلال باشند، خداوند فرمود: **قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.** (۷۳)

"بگو از شما مزدی بر آن نخواستم جز دوستی با خویشانم".

و بدانید که هر کس بخل ورزد، بر خود بخل ورزیده و خداوند بی نیازاست و شما نیازمندانید که خدائی جز او نیست، و سخن در باره آنچه به سود و زیان شما بود به درازا کشیده شد. (۷۴)

ما به قلّه های حقایق رسیده ایم ائمه علیهم السلام به مقام دنیوی یا ثروت و یا شهرت، مباحثات نمی کردند بلکه فخر آنان به حب خدا و انتساب به رسول خدا و علم و تقوا بود. آنچه در زیر نقل می شود سخن شکوهمندی است منسوب به امام عسکری که آن را به خط مبارک ایشان یافته اند.

در این مکتوب آمده است: "ما به گامهای نبوت و ولایت به قلّه های حقایق رسیده ایم و راههای هفتگانه را با نشانهای فتوت روشن ساخته ایم.

ما شیران میدانهای کارزاریم و ابرهای پر باران.

شمشیر و قلم در دنیا و درفش سپاس و دانش در آخرت در کف ماست.

فرزندان ما خلفای دینند وهم پیمانان یقین، و چراغهای امتهایند و کلیدهای بزرگواری و بخشش.

کلیم (موسی علیه السلام) را وقتی حله نبوت پوشاندند که ما از او پیمان و فاداری گرفتیم، و روح القدس در بهشت آسمان سوّم از باغهای تازه رس ما می چشید، و پیروان ما گروه رستگارانند و دسته پاکان.

برای ما یار و نگاهبانند و بر تیرگی باور و مددکار، و بزودی چشمه سارهای زندگی (واقعی) پس از شراره های آتش برای آنان شکافته می شود". (۷۵)

درس‌هایی برای زندگی بهترین درسها همان است که انسان از آنها در زندگانی خویش بهره برمی‌دارد.

ائمه هدی علیهم‌السلام آموزشهای زندگی بخش فراوانی ارائه داده‌اند که اگر ما به فهم آنها نایل شویم نیکبخت‌ترین مردم در دنیا و نزدیک‌ترین آنها به خشنودی خداوند در آخرت خواهیم بود.

در آنچه که ذیلاً نقل می‌شود به تأمل در باره پاره‌ای از سخنان امام در این عرصه مهم خواهیم پرداخت: "تا آنجا که تحمل داری، در خواست و سؤال مکن، زیرا برای هر روزی، رزق جدید است و بدان که پا فشاری و اصرار در سؤال و کمک خواستن هیبت انسان را از بین می‌برد و باعث رنج و سختی می‌گردد.

صبر پیشه کن تا خداوند در بر روی تو باز کند که گذشتن از آن برای تو سهل و آسان باشد. چه نزدیک است خداوند کارساز به انسان در مانده، و امنیت و آسایش به شخص فراری ترسان، پس شاید غیرتها نوعی از تأدیب الهی باشد.

و بهره‌ها و نصیب‌های امراتی است، پس بر چیدن میوه‌ای که نرسیده است عجله مکن، چرا که در وقت مناسب آنرا بدست خواهی آورد.

و بدان، تدبیر کننده کارت بوقتی که کارت را اصلاح کند آگاه‌تر است، به اختیار او در همه امور خود که بنفع توست اطمینان کن، و در بر آوردن حاجات خود قبل از رسیدن وقت آن، عجله نمماکه قلب و سینه ات، تنگ می‌شود، و یأس بر تو چیره می‌شود.

و بدان که از برای بخشش، اندازه و مقداری است که اگر از آن فزونی یابد، اسراف خواهد بود و از برای مدارا و احتیاط اندازه‌ای است که هر گاه از آن بیشتر شود، جبن و ترس است و از برای اقتصاد و میانه روی مقدار است که زیاده‌تر از آن بخل است و شجاعت را مقداری است که افزون آن تهوّر و بی‌باکی است و از تیزهوش آرام بر حذر باش". (۷۶)

"بهترین برادران تو کسی است که گناهت را فراموش کرد و نیکی‌ترابه خویش یاد آورد. سست‌حیله‌ترین دشمنان کسی است که دشمنی خویش را آشکار ساخت".

"زیبائی‌چهره، جمال‌برون است و زیبایی‌عقل جمال‌درون است" "سزاوارترین مردم به محبت کردن، کسی است که از او امید محبت کردن دارند.

" "پلیدیها در خانه‌ای قرار داده شدند و دروغ‌کلید آن خانه است".

"نادانی دشمن است، و حلم حکومت، و راحتی دلها را نشناخت آن که حلم، پاره‌های اندوه صبر و دشمنی را به وی جرعه‌جرعه نچشانند.

" "هر که بر پشت باطل سوار شد، در سرای پشیمانی فرود آمد.

" "تقدیرهای غالب با کشمکش دفع‌نگردند، و ارزاق‌نوشته شده را به آرزوتوانند بدست آرند، و با امساک نتوان آنها را دفع‌گرداند".

"عطایای (شخص) کریم تو را پیش او خوب جلوه می دهد و بدونزدیکت می سازد، و عطایای (شخص) فرو مایه تو را از او دور می کند و به نزدش منفورت می سازد."

"هر که پارسایی خوی او باشد و کرم سرشت او و بردباری عادت او دوستانش زیاد گردد و تمجید بر او فراوان، و با ستایشهایی نیکویی که از اومی کنند بر دشمنانش پیروز می شود."

"در تشویق به روزه گرفتن و نماز شب خواندن فرمود: "شب زنده داری گوارتر از خواب است و گرسنگی در خوبی خوراک فزاینده تر." (۷۷)

"مؤمن برای مؤمن برکت است و بر کافر حجّت."

"دل احمق در دهان اوست و دهان حکیم در دل او."

"توجه به رزقی که برایت تضمین شده، تو را از کار واجبت باز ندارد."

"هیچ عزیزی از حق جدا نشد جز آنکه خوار شد، و خواری حق را نگرفت مگر آنکه سر فراز شد."

"دوست نادان، مایه رنج است."

"دو خصلت است که والاتر از آنها چیزی نیست: ایمان به خداوند و سودرساندن به برادران."

"گستاخی فرزند بر پدر، در کوچکی، منجر به عاق شدن در بزرگی اش شود."

"اظهار شادمانی در برابر شخص غمزده، بی ادبی است."

"بهتر از زندگی چیزی است که اگر از دستش بدهی، زندگی را منفور داری و بدتر از مرگ چیزی است که چون بر تو فرود آید مرگ را محبوب شماری."

"ریاضت دادن نادان و ترک دادن معتاد از چیزی که بدان عادت کرده، خود معجزه است."

"تواضع نعمتی است که بر آن حسد نبرند."

"آدمی را طوری گرمی ندارد که بر او سخت بگذرد."

"هر که برادرش را نهانی اندرز داد او را آراسته و آن که در برابر دیگرانش پند گفت، زشتش ساخته."

"هیچ بلایی نیست مگر اینکه برای خدا در پیرامون آن نعمتی است."

"چه زشت است برای مؤمن گرایشی که او را خوار می کند." (۷۸)

آن حضرت فرمود: "پارساترین مردم کسی است که به هنگام بر خورد با امور شبهه ناک بازایستد، عابدترین مردم کسی است که فرایض را بر پای دارد، زاهدترین مردم کسی است که از حرام دست شوید، سخت کوش ترین مردم کسی است که گناهان را ترک گوید. شما در عمرهای کاسته شده و روزهای شمرده شده (اندک) هستید. و مرگ ناگهان سر می رسد."

هر که تخم نیکی بکارد خوشی بدرود، و آن که تخم بدی بکارد پشیمانی بدرود.

هر زارعی را همان چیزی است که می‌کارد، کندکار را بهره از دست نرود، و آزمند آنچه را که برایش مقدر نیست به دست نیاورد.

هر که به خیری رسد خدایش داده و هر که از شری در امان نگاه داشته شود، خدایش نگاه داشته.

"در نامه مبارکش به ابن بابویه فقیه مشهور، فرموده است: "اما بعد، تو را ای پیر و معتمد و فقیه، ابو الحسن علی بن حسین قمی، که خدایت برای کسب خشنودیهایش تو را موقف بدارد و به رحمت خویش از صلب تو فرزندی صالح عطایت فرماید، سفارش می‌کنم به تقوای خدا و بر پای داشتن نماز و پرداخت زکات که نماز از مانعان زکات پذیرفته نشود.

و تو را سفارش می‌کنم به آمرزش گناه، و فرو خوردن خشم، و صله رحم و همدلی با برادران، و کوشش در (جهت رفع) نیازهای ایشان در سختی و آسانی، و بردباری در برابر نادانان، و نفقه در دین، و تربیت در کارها و رعایت قرآن، و خوشخویی، و امر به معروف و نهی از منکر که خداوند عز و جل فرمود: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۹)" در بسیاری از راز گویی اینان هیچ چیزی نهفته نیست مگر آنکه به صدقه امر کند یا نیکی یا اصلاح میان مردم، و آن کسی که از پی خشنودی خدا این کار را بکند بزودی پاداشی بزرگ عطایش فرماییم.

"و دوری از تمام زشتیها.

و بر تو باد گزاردن نماز شب سه بار این دستور را تکرار فرموده و هر که نماز شب را کوچک انگارد از ما نیست.

پس به وصیت من عمل کن و شیعیانم را بگو تا بدان وادار شوند.

و بر تو باد انتظار فرج که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "برترین اعمال امت من، انتظار فرج است"، شیعیان ما همواره در اندوه خواهند بود تا آنکه فرزندانم ظهور کنند همان که پیامبر صلی الله علیه و آله بدو مژده داد که زمین را از عدل و داد پر می‌کند پس از آنکه از ستم و بیداد پر شده باشد.

پس ای پیرو و شیعه من شکبیا باش و همه شیعیانم را به شکیبایی فرمان ده که: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. (۸۰)

"زمین از آن خداست، آن را به هر که از بندگانش خواهد به میراث دهد، و فرجام از آن پرهیز کاران است.

"و درود بر تو و بر تمام شیعیانم و رحمت و برکات خدا بر ایشان باد.

خدا ما را بس است چه خوب و کیل و چه خوب سر پرست و چه خوب یآوری است. (۸۱)"

دعا: استراتژی مبارزه دعاهای مأثور از خاندان وحی علیهم السلام همواره به عنوان استراتژی مبارزه بر ضد تمام انواع فسادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و بوده است.

مگر نه اینکه دعا قلب را به پروردگار نزدیک می کند.

و روح مؤمن رابه آفاق معرفت خدا به تعالی می برد؟ هر گاه معرفت انسان به خدا فزونی می گیرد.

ایمان او به خدا بیشتر می شود و - در نتیجه - تعهد او به تعالیم اسلامی بیشتر می شود، یکی از برجسته ترین مصادیق این تعالیم، انقلاب بر ضد طاغوتیان و صبر و پایداری در رویارویی با آنان و تسلیم نشدن در برابر ابزارهای بیم دهنده و امیدوار کننده و گمراه کننده ایشان است. کلمات دعا در نزد اهل بیت، که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به میراث برده اند، چونان پر مایه ترین گنج و قیمتی ترین غنیمت است.

دعا در نزد آنان دایره المعارفی است الهی.

در آنها آیات حکمت و شیوه های تربیت و آگاهیهای سیاسی و دیدگاههای فرهنگی را می توان پیدا کرد.

دعایی که امام حسن عسکری علیه السلام به اهل قم آموخت و همچون یک منشور سیاسی و سندی جهادی و استراتژی برای حرکت و شیوه ای مکتبی در آن برهه حساس منتشر شد، امروز از گنجینه های اهل بیت قلمداد می شود، سزاوار است که ما شبانه روز به خواندن و تأمل در این دعا بپردازیم، تا شناخت و یقین و ثبات قدم و هدایت بیشتری فراچنگ خویش بیاوریم.

اینک بگذارید با هم عبارات این دعا را زمزمه کنیم و در آنها ژرف بیندیشیم: "سپاس خدای را به خاطر شکر نعمت‌هایش، و طلب افزونی آنها، و جلب روزی اش، و طلب خالص شدن برای او و در او نه دیگری، و پناه از ناسپاسی و کفرپیشگی در عظمت و بزرگی او، سپاس کسی که می داند هر نعمتی که به او می رسد از جانب پروردگارش است و هر کیفری که به او می رسد به خاطر بدکرداری اوست و خدا درود فرستد بر محمد، بنده و پیامبرش و برگزیده خلقش و وسیله پیوند مؤمنان به رحمتش، و نیز درود بر تبار پاک او و والیان کار او".

"خدایا! تو خود مردم را به فضل خویش دعوت کردی، و به خواندنت فرمودی، و اجابت دعا را برای بندگانت ضامن شدی، و ناامید نکردی کسی را که خواسته خود را بر تو عرضه کرد. و با حاجت خود قصد در گاه تو را کرد، و دستی خواهشگر را از عطای خویش تهی باز نگرداندی، و از عطای بی عوض خویش ناامید پس نزدی، و هر که به سوی تو کوچید تو را نزدیک بیافت، و هر که بر تو وارد شد موانع سر راه او را برداشتی.

"معبودا! و اینک من با خواسته خود در گاه تو را قصد کردم، و در فضل تو رادست خواهشم کوید، و قلبم با خشوع و خواری با تو راز و نیاز می گوید، و هم خود تو را بهترین شفیع خویش به در گاهت یافتم، تو خواهش مرا می دانی پیش از آنکه به اندیشه ام خطور کند یا در خاطر م راه یابد، پس خدایا خواسته ام را به اجابت وصل کن، و خواهش مرا با رسیدن به حاجتم قرین گردان".

"خدایا! کزی فتنه ها ما را در بر گرفت، و سرپوش حیرت بر ما چیره گشت، و فرو مایگان و حقیران ما را درهم کوفتند، و آنان که در دین توبه ایشان اطمینان نبود بر ما حاکم شدند، و آن که حکم تو را معطل گذارد کارهای ما را به ستم ربود، و در نابودی بندگانت و در تباه ساختن دیارت کوشید.

"خداوند! فیء ما پس از تقسیم دست به دست گشت، و امارت ما پس از مشورت یاهو شد، و پس از انتخاب امت به منزله میراث در آمدیم، آنگاه با سهم یتیم و بیوه زنان (اسباب) و سیقی و نوازندگی خریداری شد، و در گزینش مؤمنان اهل ذمه اختیار دار شدند. و فاسق هر قبیله کارهای آنان را بر عهده گرفت، پس مدافعی ایشان را از هلاکت باز ندارد، و پاسبانی به دیده رحمت به آنها ننگرد، آن که داراست جگری سوخته از تشنگی را سیر نکند، ایشان صاحبان متاعی اندکند در سرایی تباه شده، و طلایه داران مسکنت و بیچارگی اند، و خلفای اندوه و ذلت. (۸۲)

"معبود! کشت باطل درو شد، و نهایت آن در رسید، و ستونهای آن استواری یافت، و پاره هایش فراهم آمد، و جوانه اش زود سر برزد، و شاخه اش بالیدن گرفت.

"خداوند! دروگری از حق برای او بیار تا تنه اش را درهم کوبد، و ساقه اش را درهم شکنند، و کوهانش را از هم بدرد، و بینی اش را بر خاک مالد تا باطل با آن سیمای پلیدش نهان گردد، و حق با آن زیور زیبایش پدیدار شود."

"خدایا! برای ستم پشتوانه برجای مگذار مگر که ویرانش سازی، و سپری برجای منه مگر که آن را بدری، و وحدت کلمه ای قرار مده مگر که پراکنده اش کنی، و لشکری مجهز برای آن مگذار مگر که خوارش کنی، و ستونی بر قرار مدار مگر که آن را فروریزی، و بالابرنده در فشی برای آن باقی مگذار مگر که سر تگونش سازی، و سر سبزی قرار مده مگر که خشکش گردانی."

"خدایا! پس خورشیدش را درهم پیچ و نورش را ببر، و نامش را محو کن، و به حق شر آن را بکن، و سپاهیانش را پراکنده ساز، و دلهای یاورانش را آکنده از هراس کن."

خداوند! دنباله ای از آن باطل باقی مگذار مگر نابودش کنی، و نه بنیه ای جز آنکه با خاک یکسانش نمایی، و نه حلقه ای جز آنکه آنها را در هم بکوبیش، و نه سلاحی جز آنکه کندش گردانی، و نه مرکوبی مگر آنکه هلاکش کنی، و نه بر دوش دارنده پرچمی جز آنکه سر تگونش دارای."

"بار خدایا! یارانش را پس از پیوستگی از هم گسسته دار، و پس از همسخنی پراکنده شان فرمای، و پس از چیرگی امت سر افکنده و خوارشان بدار، و از سیمای (روز) گرم و درخشان عدل و داد برای ما، نقاب بر گیر، و آن را جاودانه به ما بنمایان بی آنکه ظلمتی در آن باشد، نوری بی آنکه تیرگی با آن باشد، و ابر پر باران آن را بر ما پیایی بیاران، و برکتش را بر ما

فرود آر، و او را بر دشمنانش چیرگی بخش و بر آنان که با او سر ستیز دارند یاری اش فرمای."

"خداوندا! حق را آشکاری ده، و تاریکی فراگیرستم و سپاهی حیرت را به اوروشن و نورانی کن. خداوندا! دل‌های مرده را بدو جان بخش، و خواستهای گوناگون و آرای پراکنده را به او جمع کن، و حدود ضایع شده و احکام وانهاده دینت را بدو بر پای دار، و شکمهای از گرسنگی بر آمده را بدو سیر کن، و بدنهای ناتوان و خسته را بدو، راحتی بخش، همچنانکه ما را به خواندن او توفیق عنایت کردی، و غافلان را از اطراف او دور فرمودی، و در دل‌های، مهر او و امید و خوش گمانی به او را برای اقامه احکامش جای دادی."

"پروردگارا بهترین یقینها را در باره او برای ما به ارمغان آور، ای آن که تحقق بخشنده گمانهای نیکی، و تصدیق کننده آرزوهای به تأخیر افتاده ای.

خدایا! دروغ کسانی را که در باره او با تو به ستیز برخاستند ظاهر کن، و به واسطه او گمانهای کسانی را که از رحمت تو مأیوس و ناامید گشته اند، باطل فرمای."

"بارالها! ما را یکی از اسباب او و یکی از پرچمهای او و یکی از دژهای او قرار ده، چهره های ما را به زینت یافتن او شاداب و زیبا گردان، و ما را به نصرت او ارجمند بدار، و نیت ما را نیکو کن تا ما را برای او، بدو پیروز گردانی، و حسودان و آنان را که چشم انتظار رسیدن به پشیمانیا و عقوبتها بر ما هستند به غم ما شادمکن، تو خود بی گناهی ما را می بینی، و دل ما را که هیچ کینه ای از آنان در خود نگرفته و آرزوی وقوع بلا بر آنان را ندارد، نظاره گر هستی، حال آنکه اینان در باره ما پی فرصت می گردند، تا چون غافل شدیم بر ما یورش آورند."

"خداوندا! تو ما را از خودمان آگهی دادی، و به عیبهای نهانمان بینا فرمودی، مامی ترسیم همین آشکاری اجابت تو ما را از تو غافل بدارد، حال آنکه تو بر آنان که سزاوار نیستند می بخشی، و بر خواهشگران آغازگر نیکی و احسانی، پس بر حسب کرم و بخشش و فضل و امتنان خویش کار ما را راست آور که تو هر چه خواهی کنی و آنچه خواهی حکم دهی، ما به تو روی کرده ایم و از گناهان خود به درگاه تو توبه آورده ایم."

"پروردگارا! آن که به تو می خواند، و بنده تو که به قسط قیام می کند، محتاج رحمت توست، و نیازمند یاری تو بر طاعت، چون آغاز نعمت خویش بودی بر او، و جامه های کرامت خویش را تو خود بر قامت او پوشاندی، و محبت طاعت خویش را بر او افکندی، و از محبت خود گامهایش را در دلها استواری دادی، و او را بر کارهایی که اهل زمانش از آنها چشم پوشیدند توفیق عمل ارزانی کردی، و او را فریادرس بندگان ستمدیده قرار دادی، و یاور کسانی که جز تو یاری نیافتند، و زنده کننده احکام وانهاده از کتابت، و بر افرازنده پرچمهای دینت و سنتهای پیامبرت که سلام و صلوات و رحمت و برکات تو بر او و خاندانش باد، قرارش دادی."

"پس خداوندا او را از عذاب و بلای تجاوز گران در دژ استوار محافظت فرمای، و دل‌های پراکنده دین جویان را به نورش روشنایی بخش، و بهترین چیزی را که به قیام کنندگان به عدل و دادت از پیروان پیامبران، رساندی به او نیز برسان".

"بار الهی! خوار کن به واسطه او کسی را که در رجوع به محبت تو با او همکاری نمی کند، و آن را که به دشمنی با او برخاسته است، و با سنگ کوبنده خویش بر آن که در صدد قیام علیه آئینت بکوب و آنرا ذلیل و خوار گردان و خشم گیربر آن که به خونخواهی او بر نمی خیزد و یاری نمی رساند، در حالی که او به خاطر توبای خویشان و بیگانان در ستیز و دشمنی می افتد که البته این منتی است از جانب تو بر او نه از او بر تو".

"کردگارا! پس همچنانکه او جان خویش را در راه تو آماج بیگانگان قرار داد، و در حمایت از مؤمنان برای تو خون خویش را تقدیم کرد، و شرّ نافرمانان مرتد رادفع کرد تا آنجا که گناهی که آشکارا می کردند پنهان و نابود کرد و آنچه را که عالمان ترک کرده بودند، در حالیکه خداوند از آنها پیمان گرفته بود بر مردم آشکارش سازند و نهانش ندارند، ظاهر گرداند و مردم را خواند که تنها تو را به طاعت اختصاص دهند و از آفریده هایت برای تو نیازی نگیرند که فرمانش برتر از فرمان تو باشد، با آن تلخیهای سخت و خونبار که با حواس دلش جرعه جرعه نوشید، و اندوه و غمهایی که بر او دست داد، و رویدادهای مهم بر او هراس انداختند و غصه های گلوگیر او شد که گلوها از فرو دادنش ناتوان گشتند، و هیچ کسی بر او مهربانی نکرد، از بیندگانی که به کاری از کارهای تو می نگرستند، و دستی به دگرگون کردن آنها و باز گرداندن آن به حریم محبت تو بلند نشد".

"پس خدایا! او را به یاری خودت پشتگرم فرما، و توانایی او را در آنچه از انجام آن باز مانده، مثل طرد آنان که در حریم تو خیمه زده اند، بیفزای و از تأیید خویش در نیرو و قدرت او توانایی قرار ده، و ما را از انس به او رمیده مکن، و او را پیش از رسیدن به آرمانش که همان فراگیر کردن صلاح و راستی در همکیشان خویش و ظاهر کردن عدل و داد در امتش می باشد، نمیران".

"پروردگارا! به خاطر استقبالی که از قیام به فرمان تو نشان داد، جایگاهش را در روز رستاخیز و الا گردان، و پیامبرت، محمد صلی الله علیه و آله، را که درود تو بر او و دودمانش باد، به دیدارش و نیز دیدار کسانی که از دعوت او پیروی کردند شاد بدار، و به خاطر آنچه از او دیدی، مثل قیام به فرمانت پاداش او را کامل عطا کن، و او را در زندگی اش به خود مقرب فرما، و به خواری ما به واسطه دوری او رحمت آر، و اگر او را از دست دادیم به ضعیفی ما در برابر کسانی که به همراهی او (قائم) نهارا سرکوب کردیم و دست کسانی که ما بر آنها چیره گشتیم تا از نافرمانی او دورشان سازیم، بر ما دراز گشت، رحم کن و به تفرقه ما پس از الفت و وحدت در زیر سایه حمایت او رحم آر، و به حسرت ما هنگام فریاد خواهی از او در جایی که ما را از یاری او باز نشاندی، ترحم فرما".

"بار خدایا! او را از آنچه بر او بیم می رود ایمن و آسوده قرار ده، وتیرهای نیرنگ را که از سوی بد کرداران به سوی او و همکارانش ویاوراناش بر طاعت پروردگارش، آنان که سلاح و دژ و پناهگاه و انس او گردانیده ای، دور گردان." کسانی که از زن و فرزند خویش دست شستند، واز وطن خود رخت بر بستند، وبستر نرم را رها کردند، و از تجارت خود چشم پوشیدند، و زندگیشان را دستخوش زیان ساختند، و بی آنکه از سرنوشت خود بگریزند جمع و انجمن خود را رها کردند، وبا بیگانگان که مددکارشان بودند در آمیختند، و بستگان نزدیک خود را که رویاروی آنها ایستادند، ترک گفتند، و پس از پشت کردن و گسستن در طول عمرشان،دو باره گردهم آمدند، و اسباب متصل به متاع اندک دنیای گذران را از هم بریدند."

"پس خداوند! آنها را در امن حرز وسایه حمایت خویش بگیر، وخشم بندگانی که به دشمنی آهنگ آنها را کرده اند از ایشان باز مدار، و به خاطر دعوت ایشان کفایت و یاری خود را بر آنها تمام فرما، و به پشتیبانی و نصرت آنان را تأیید فرماو با حق (آنان)باطل کسانی که می خواهند نور تو را خاموش کنند، نابود فرما."

"پروردگارا! به واسطه آنها سراسر آفاق و اقطار جهان را از عدل و داد ورحمت و فضیلت آکنده فرما، و مطابق کرم و بخشش خود تلاش آنها را پاس مدار، از همان سپاسی که به بندگانت که به عدل و داد قیام کردند ارزانی داشتی، و از پاداش خویش آن را بر ایشان ذخیره فرما تا به واسطه آن مراتبشان والا گردد، که تو هر کار که خواهی کنی و هر چه خواهی حکم دهی.(۸۳)

پی نوشتها:

- ۱ (۲ و ۲ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶.
- ۳) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۴.
- ۴) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۲.
- ۵) همان مأخذ، ص ۲۴۴.
- ۶) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۵.
- ۷) همان مأخذ، ص ۲۳۹.
- ۸) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶.
- ۹) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۴۹۰.
- ۱۰) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۴۸۲.
- ۱۱) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۵۳.

- (۱۲) همان مأخذ، ص ۳۰۹.
- (۱۳) البته طول خلافت معتمد بیش از بیست سال بوده و شاید پس از گذشت مدتی ازدوران خلافتش نزد امام آمده و این خواسته را مطرح کرده است.
همان مأخذ، ص ۳۰۹.
- (۱۴) سوره روم، آیه ۴.
- (۱۵) سوره اعراف، آیه ۵۴.
- (۱۶) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۵۷.
- (۱۷) همان مأخذ، ص ۲۶۴.
- (۱۸) همان مأخذ، ص ۲۶۷.
- (۱۹) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۶۸.
- (۲۰) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۶۸.
- (۲۱) همان مأخذ، ص ۲۶۹.
- (۲۲) همان مأخذ، ص ۲۷۴.
- (۲۳) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۷۴.
- (۲۴) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۷۱.
- (۲۵) همان مأخذ، ص ۲۹۴.
- (۲۶) سیره الائمه الاثنی عشر، ص ۲۹۹.
- (۲۷) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳.
- (۲۸) و ۲ - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳.
- (۲۹) (۳۰) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۴.
- (۳۱) سوره هود، آیه ۱۱۶.
- (۳۲) سوره هود، آیه ۱۱۷.
- (۳۳) حیاة الامام العسکری، ص ۲۱۷.
- (۳۴) حیاة الإمام العسکری، ص ۲۴۲.
- (۳۵) همان مأخذ، ص ۲۴۶.
- (۳۶) حیاة الامام العسکری، ص ۲۳۱.
- (۳۷) حیاة الامام العسکری، ص ۱۹۲؛ به نقل از عیون التواریخ.
- (۳۸) حیاة الامام العسکری، ص ۱۹۵ به نقل از طبقات ابن معتز، ص ۳۷۷.
- (۳۹) همان مأخذ، ص ۲۳۴ به نقل از مقاتل الطالبیین.
- (۴۰) حیاة الامام العسکری، ص ۲۱۶ به نقل از کامل بن اثیر، ج ۵، ص ۳۱۶ - ۳۱۴.
- (۴۱) حیاة الامام العسکری، ص ۲۲۱ - ۲۲۰ به نقل از مناقب، ج ۴، ص ۴۲۴.
- (۴۲) حیاة الامام العسکری، ص ۲۵۴، به نقل از مهج الدعوات، ص ۲۷۴.

- (٤٣) حياة الامام العسكري، ص ٢٦٧ به نقل از ارشاد، شيخ مفيد، ص ٣٨٣.
- (٤٤) حياة الامام العسكري، ص ٢٦٧ به نقل از ارشاد ص ٣٨٣.
- (٤٥) همان مأخذ، ص ٢٦٨ به نقل از ارشاد همان مأخذ صفحه.
- (٤٦) حياة الامام العسكري، ص ٢٦٣.
- (٤٧) حياة الامام الحسن العسكري - باقر شريف القرشي، ص ١٣١.
- (٤٨) حياة الامام العسكري، ص ١٣٥.
- (٤٩) همان مأخذ، ص ١٣٦.
- (٥٠) همان مأخذ، ص ١٤١.
- (٥١) همان مأخذ، ص ١٤٢.
- (٥٢) و ٣ - حياة الامام العسكري، ص ١٤٤.
- (٥٣) (٥٤) حياة الإمام العسكري، ص ١٤٨.
- (٥٥) همان مأخذ، ص ١٥٠.
- (٥٦) حياة الامام العسكري، ص ١٥١.
- (٥٧) حياة الامام العسكري، ص ١٥٦.
- (٥٨) همان مأخذ، ص ١٥٧.
- (٥٩) حياة الامام العسكري، ص ١٦١.
- (٦٠) همان مأخذ، ص ١٥٣.
- (٦١) حياة الامام العسكري، ص ١٥٥.
- (٦٢) حياة الامام العسكري، ص ١٥٥.
- (٦٣) و ٣ - حياة الامام العسكري، ص ١٦٨.
- (٦٤) همان
- (٦٥) سوره فتح، آيه ٢٦.
- (٦٦) سوره نساء، آيه ٥٩.
- (٦٧) سوره بقره، آيه ١٤٣.
- (٦٨) سوره حجرات، آيه ١٣.
- (٦٩) حياة الامام العسكري، ص ٣٧٢.
- (٧٠) بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٣٧٢.
- (٧١) سوره طه، آيات ١٢٥ و ١٢٦.
- (٧٢) سوره مائده، آيه ٣.
- (٧٣) سوره شوري، آيه ٢٣.
- (٧٤) بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٣٧٤ - ٣٧٦.
- (٧٥) همان مأخذ ص ٣٧٨.

(۷۶) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۹ - ۳۷۸.

(۷۷) همان مأخذ، ص ۳۷۸.

(۷۸) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۸ - ۳۷۷.

(۷۹) سوره نساء، آیه ۱۱۴.

(۸۰) سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

(۸۱) حياة الامام الحسن العسكري، ص ۸۱ - ۸۰.

(۸۲) این قسمت از دعا نشانگر وضع آسفبار مردم در آن برهه و علت فساد در میان آنهاست.

(۸۳) مهج الدعوات - سید ابن طاووس، ص ۶۳ - ۶۷.

والسلام./